

”

آزادي كوردی*

جیسون داکستادر – روژین موکریان

مترجم: ئافین یارسان

“

چکیده

بیشتر کوردهایی که ذهنیت سیاسی دارند با آزادی مردم خود موافق هستند. به علاوه آنها با آزاد شدن از سلطه‌ی دولت‌هایی که ایشان را تقسیم کرده‌اند نیز موافقند: ترکیه، سوریه، عراق و ایران. آنچه که قطعیت کمتری دارد سرشت دقیق این آزادی است. یک مجادله‌ی کلیدی که گفتمان سیاسی کوردی را مشخص می‌سازد برسر این است که نوعی از آزادی که آنها خواهان آن هستند نیازمند وجود دولت-ملت مستقل کوردی است. عبدالله اوجلان، رهبر متفکر زندانی حزب کارگران کردستان (PKK)، مدعی شده است که آزادی کوردها تنها از طریق رها شدن از مدل دولت-ملت به دست خواهد آمد. اوجلان به جای پایه‌گذاری یک کردستان مستقل پیشنهاد می‌کند که باید خودمختاری منطقه‌ای کوردها مستقیماً از راه برابری و کنفدرالیسم دموکراتیک شبیه به حکومت خودمختار آزادی‌خواه الهام گرفته از آنارشیسم مورای بوکچین به‌وجود آید. در پاسخ به رویکرد اوجلان ما در مورد اشتباه بودن به کارگیری آنارشیسمی که دولت را رد می‌کند بحث خواهیم کرد. ما مسائل تاریخی و مفهومی خاص را از نقطه نظر ادراکی آنارشیستی دولت بررسی می‌کنیم و مجوزی که از جانب برخی آنارشیست‌های خاص از جمله اوجلان مبنی بر به دست آوردن آزادی آنارشیست‌ها که تنها از راه وجود طولانی مدت دولت مشروع میسر می‌شود صادر شده است. اغلب در مقابل مدل آنارشیستی بدون سلطه ما مدل جمهوری آزادی و آزادسازی را نیز به عنوان مدل بدون سلطه پیشنهاد می‌کنیم که برای کوردها حداقل در این دوره‌ی تاریخی تشکیل دولت مستقل را ضروری می‌سازد و بنابراین مردمی که به هر شکلی تحت سلطه هستند را به معنی

واقعی آزاد به شمار می‌آورد. با تلاش برای ترکیب عناصر خاص مفاهیم آنارشیستی و جمهوری و پیشنهاد دیدگاه اجتماع‌گرایی مرکب که می‌تواند به عنوان پایه‌ای بهتر برای الهام بخشی آزادی به کوردها عمل کند نتیجه‌گیری خواهیم کرد.

کلید واژه‌ها

کوردها، آزادی، آنارشیسم، جمهوریت، کنفدرالیسم دموکراتیک، دولت

مقدمه

مردم زیادی در جهان تحت سلطه قرار دارند. راه پیروزی بر سلطه آزادی است. بهره‌مند بودن از عدم سلطه آزادی است. در حالی که ممکن است واضح به نظر آید که آزادی بایستی به نحوی برخی از اشکال نبود سلطه را تداعی کند، آنچه که آزادی را به عنوان عدم وجود سلطه تعریف می‌کند جای بحث دارد. این مقاله تلاشی برای نمایاندن مفهومی از آزادی به عنوان نبود سلطه است که به نظر ما بیشترین کارکرد را در مورد مردم خاصی دارد که امروزه از تحت سلطه بودن رنج می‌برند: کوردها. دو دیدگاه اصلی که با آزادی همچون وضعیت بدون سلطه برخورد می‌کنند آنارشیسم و جمهوریت است. تاکنون برخی از کوردها برداشت خود از آزادی را در قالب آنارشیسم پیشنهاد داده‌اند. در ادامه ما قصد داریم که نشان دهیم انتقادات جمهوری‌خواهان به آنارشیسم به جا است و در صورت وجود مصالحه میان برداشت آنارشیست‌ها و جمهوری‌خواهان از آزادی که بر پایه‌ی نوعی اجتماع‌گرایی (communitarianism) قرار دارد بهترین انتخاب ممکن برای کوردها است. بنابراین به لحاظ روش‌شناسی آنچه که ما در این مقاله به کار گرفته‌ایم یک تحلیل نظری تطبیقی است که در خدمت

نزاع مردم برای آزادی به کار گرفته شده است یعنی ما مفاهیم آزادی را برای کشف مفیدترین مفهوم برای مردم تحت سلطه با هم مقایسه می‌کنیم تا هدف از آزادسازی را برای آنها روشن‌تر سازیم.

پیش از آن که حقایق تاریخی تحت سلطه بودن کوردها را مشخص سازیم و سپس مفاهیم خاص آزادی کوردی را تحلیل کنیم لازم است ابتدا به شیوه‌ای گسترده‌تر درباره‌ی دو رویکردی که ما در این مقاله از آنها سخن گفتیم یعنی آنارشسیسم و جمهوری‌خواهی بحث کنیم. آنارشسیسم و جمهوری‌خواهی تا حد زیادی با هم نقطه‌ی اشتراک دارند و شخص می‌تواند ادعا کند که اولی شکل توسعه یافته‌ی دومی در طول تاریخ است. واژه‌ی کلیدی که به نظر می‌رسد بیشترین میزان توافق در میان این دو بر سر آن وجود دارد معنای تحت سلطه بودن است. سلطه با قدرت کنترل نشده، نامحدود، تحمیل شده، بدون حد و مرز، یا افسار گسیخته در ارتباط است. این پدیده‌ای است که اغلب با زور بیش از حد یعنی شدت اعمال قدرتی که می‌تواند خود را هم در عمل و در شرایط ساختاری و روابطی که این اعمال را به وجود می‌آورد نمایان سازد و هم اختیار انجام این اعمال مشخص می‌گردد. به این ترتیب عدم تعادل شدید، عدم توازن یا نبود برابری، قدرت را به دنبال دارد. (مک کامون ۲۰۱۸).

اگر آنارشسیسم و جمهوری‌خواهی توافق کلی در معنای سلطه دارند، پرسش کلیدی که برای هر دو مطرح می‌شود چگونگی غلبه بر این سلطه خواهد بود. در نهایت این موضوع به پرسشی درباره‌ی نقش و اهمیت قدرت در به دست آوردن آزادسازی تبدیل شد. علیرغم اینکه ممکن است اغراق‌آمیز به نظر آید اما شخص می‌تواند بگوید در حالی که هدف آنارشسیسم غلبه بر سلطه از راه

از بین بردن قدرت در میان روابط انسانی است، جمهوری‌خواهان این کار را از طریق متعادل ساختن قدرت انجام می‌دهند. این نکته در بحث زیر حائز اهمیت خواهد بود زیرا ما این اهداف را با در نظر گرفتن تفسیرهای آنارشسیست‌ها و جمهوری‌خواهان که برای نقش دولت در پروژه‌ی غلبه بر سلطه پیشنهاد می‌دهند با هم مقایسه کرده و در تقابل با هم قرار می‌دهیم. برای آنارشسیسم اگر آزادی به معنای از میان بردن قدرت است پس بایستی به معنای از میان بردن دولت، نماینده و مرکز اصلی قدرت در جامعه‌ی معاصر نیز باشد. جمهوری‌خواهی مخالف است و دولت را مهمترین اگر نه به عنوان تنها وسیله‌ی به دست آوردن عدم سلطه‌ی واقعی در روزگار کنونی در نظر می‌گیرد و بنابراین می‌توان قدرت را به شیوه‌ای متعادل ساخت که مردم بتوانند به اندازه‌ی کافی خود-تصمیم‌گیرنده زندگی کنند که از سلطه‌ی مردمان دیگر به دور مانند که دقیقاً مساله‌ی پیش روی مردم کورد می‌باشد و قرار است راه حل آزادی کوردی در گرو آن باشد. پس ابتدا با هم خلاصه‌ی تجربه‌ی کوردها در قرن حاضر و دو قرن پیش را آغاز کنیم و سپس یک برداشت آنارشسیستی از آزادی که توسط نیروهای خاصی از کوردها شکل گرفته است را بررسی کنیم. پس از آن نگاهی به چگونگی پاسخ جمهوری‌خواهان به پیشنهاد آنارشسیست‌ها بیاندازیم و در آخر ببینیم آیا ممکن است نوعی مصالحه که شکلی قابل قبول از برداشت آزادی کوردها را به وجود می‌آورد شکل گیرد.

سلطه بر کوردها

مردم کورد را در نظر بگیرید. با جمعیتی حدود ۴۵ میلیون نفر بزرگترین ملت بدون دولت در جهان هستند. در قالب گسترده‌تر

کنند و بر آنها سلطه یابند. حدودا در طول یک قرن گذشته سلطه بر کوردها را می‌توان در تلاش‌های مختلف برای از میان بردن هویت کوردی که بیشتر به شیوه‌ی فرایند ترکی‌سازی، عرب‌سازی و فارسی‌سازی از جانب ترکیه، سوریه، عراق و ایران انجام شده است دریافت.

در باکور (کوردستان شمالی، جنوب شرقی ترکیه)، در طول دوران عثمانی، می‌شد ادعا کرد که کوردها بیشتر در خوشبینانه‌ترین حالت سوژه‌های نادیده انگاشته شده‌ی تحت استعمار بودند. در حالی که چیزی شبیه به خودمختاری محلی در اواسط تا پایان امپراطوری عثمانی وجود داشت همچنان کوردها مردمی وابسته به یک سیستم امپریالی حاکم بودند که آنها را بر علیه یکدیگر تحریک می‌کرد و از آنها به عنوان مهره‌های سرباز در جنگ‌های مرزی با سلسله‌های مختلف فارس استفاده می‌کرد، نمونه‌ای از نوعی مداخله‌ی درونی که تا به امروز هم تاثیر آن بر کوردها باقی مانده است. کوردها مانند سایر مردمانی که توسط عثمانی‌ها به استعمار گرفته شده بودند اجازه‌ی هیچ نوع استقلال خود-تصمیم‌گیری یا سیاسی را نداشتند. با روی کار آمدن انقلاب ترکی در ۱۹۲۳، سلطه بر کوردها از یک مسئله‌ی وابستگی استعماری به مطیع‌سازی مستقیم تبدیل شد. انقلاب ترکیه بر پایه‌ی ایدئولوژی ملی‌گرایی یکپارچه‌ی ترکی (آرای ۱۹۹۲) بنیان گذاشته شد. برای به دست آوردن چنین هویت یکپارچه‌ای در ملتی دارای دولت از ابتدا دولت ترکیه ناچار به استفاده از حرکت پاکسازی اتنیک‌ی در مقابل کوردها شده است. فرایند ترکی‌سازی تحمیل شده به کوردها جامع و سختگیرانه بوده است که آنها را در به دست آوردن آزادی سیاسی واقعی ناتوان گذاشته است.

تاریخی تقریبا در چند قرن گذشته کوردها از سوی ترک‌ها، اعراب و فارس‌ها تحت استعمار بوده و تقسیم شده‌اند که این تاریخ حداقل به دخل و تصرف همزمان امپراطوری عثمانی‌ها و صفویان تا دوران سرکوب‌کننده‌ی ترکیه و ایران معاصر در تلاش‌های کوردها با هر درجه‌ای از ابراز وجود سیاسی آنها به طول انجامیده است. همچنین تا این اواخر قدرت‌های استعمارگر غربی و احزاب بعثی اعراب در سوریه و عراق به همان میزان اساسی‌ترین حق وجود سیاسی کوردها را نادیده گرفته‌اند. به لحاظ جغرافیایی امروزه کوردستان در میان چهار دولت-ملت تقسیم شده است: ترکیه، سوریه، عراق و ایران. محدوده‌های تحت اشغال توسط این چهار دولت به ترتیب معادل چهار منطقه‌ی کوردستان هستند: باکور (کوردستان شمالی)، روژئاوا (کوردستان غربی)، باشور (کوردستان جنوبی) و روژه‌لات (کوردستان شرقی). در هر یک از چهار منطقه‌ی کوردستان از کوردها در درجات مختلف سلب آزادی شده است. از نسل‌کشی گرفته تا پاکسازی اتنیک‌ی، تغییر محل زندگی اجباری، مفقود شدن جمعی، شکنجه، اعدام، زندانی کردن تا روش‌های کمتر خشونت‌آمیز مانند ممنوع ساختن زبان کوردی تاکنون از به‌کارگیری هیچ روش مداخله و سلطه‌گرانه‌ای در مقابل کوردها فروگذار نکرده‌اند. برای جلوگیری از اینکه کوردها همچون مردم آزادی که خود تصمیم‌گیرنده هستند این دولت‌ها را به کار گرفته‌اند تا کوردها هیچ مقام سیاسی واقعی را در اختیار نداشته باشند. میل به وجود سیاسی به شیوه‌ای واقعی از جانب کوردها برای قدرت‌های استعمارگر غرب، ترک‌ها، اعراب و فارس‌ها کافی بوده‌است تا با این هدف واضح که از برخاستن کوردها به عنوان مردم آزاد و مستقل جلوگیری

دولت ترکیه در کنار انکار چیزی به نام مسئله‌ی کوردی حتی وجود کوردها در ترکیه تا دهه‌ی ۹۰ میلادی را انکار می‌کرد و به کوردها برچسب «ترک‌های کوهستانی» را داده بود. در ادامه‌ی سیاستی که از اواخر دوران عثمانی آغاز شده بود دولت ترکیه کوردها را به اجبار از قلمرو خود رانده بود و آنها را ملزم ساخت تا با هم در شهرهای بزرگ و کوچک سراسر قسمت غربی ترکیه مستقر شوند. ممنوعیت استفاده از زبان کوردی، مخصوصا در مدارس، یکی از سلاح‌های زرادخانه‌ی ترکی مورد استفاده بود که با هدف حذف کوردها به عنوان مردم مستقل به کار گرفته شد تا آنها را کاملا در «ترکی‌شدگی یکپارچه» حل کند. سرکوب کوردها توسط دولت ترکیه در حد کوچ اجباری آنها از سرزمین‌هایشان یا تلاش برای از بین بردن زبان و فرهنگ ایشان باقی نماند. همچنین سرکوب سلسله شورش‌های کوردها که در پاسخ به عدم پابندی ترکیه به وعده‌های خودمختاری نسبی تحت لوای رژیم جدید را نیز در بر گرفت. در فاصله‌ی اوایل ۱۹۲۰ تا اواخر ۱۹۳۰ چندین شورش کوردی سرکوب گشت. از جمله شورش‌های کوچگیری (۱۹۲۱)، بیتوشباب (۱۹۲۳)، شیخ سعید (۱۹۲۵)، آارات (۱۹۳۰) و درسیم (۱۹۳۷-۱۹۳۸) که دست کم ۱۰۰۰۰۰ کورد کشته شدند و تعداد بسیار بیشتری آواره گشتند. با برنامه‌ی رفورم شرقی در ۱۹۲۵ جنوب شرقی ترکیه تحت قانون اساسی نامحدود قرار گرفت. از زمان پایه‌گذاری جمهوری استان‌های کوردنشین ترکیه در حالتی استثنایی یا فوری قرار گرفته‌اند. تحت سلطه بودن کوردها توسط ترکیه با شدت متناوب در مقابله‌ی ضدشورش علیه حرکت حزب کارگران کوردستان (PKK) تا به امروز ادامه داشته

است و حذف تقریبا دائمی استبدادی و زندانی کردن شهردارها و سایر رهبران سیاسی منتخب کوردها را در پی داشته است (بوکانی ۲۰۱۶).

در گذار به سمت پایین در شمال شرقی سوریه، کوردهای روژآوا متحمل سلطه‌ای مشابه از سوی رژیم ملی‌گرای بعثی عرب در انقلاب عربی سوریه شدند. کوردها قربانی یکی از مفصل‌ترین روندهای عربی‌سازی در خاورمیانه‌ی مدرن شدند. مشکل ابراز وجود کوردی نوپا در روژآوا همانند یک تهدید سیاسی و اقتصادی برای سوریه تلقی می‌شد زیرا مناطق کوردنشین بیشترین غلات، پنبه و محصولات نفتی را داراست. مخصوصا تاکید بر منطقه‌ی جزیره برای عربی‌شدگی بیشتر بود. ستوان محمد طلب هلال رئیس سابق امنیت داخلی برای حصکه، یک مرکز جمعیتی در جزیره، رویکردی را که رژیم به نسبت کوردها از نیمه‌ی دوم قرن ۲۰م به این سو پیش گرفته است که به جنگ داخلی سوریه در ۲۰۱۱ انجامید اینگونه خلاصه کرده است. هلال مدعی است،

زنگ‌های جزیره به صدا در آمده‌اند و عرب‌ها را می‌خوانند تا هشیار شوند و این منطقه را نجات دهند، تا آن را از همه‌ی کثافت‌ها، رسوبات تاریخی پاک کنند تا در خور موقعیت جغرافیایی آن باشد، می‌تواند همراه با سایر قلمروهای عرب سرمایه و ثروت خود را بیشتر کند... مسئله‌ی کورد/کنون که آنها در حال سازمان‌دهی خود هستند تنها یک نومور بدخیم است که در قسمتی از جسم ملت عرب بزرگ‌تر و بزرگ‌تر شده است. تنها روش درمانی که ما می‌توانیم به کار ببریم از ریشه کردن آن است.» (به نقل از مک داول ۲۰۰۴، ۴۷۴-۴۷۵)

هلال یک نقشه‌ی ۱۲ مرحله‌ای که فهرستی

از برآوردهایی بود که همگی به ساخت یک آزادی تقریباً کامل منجر می‌شد را برای از ریشه‌کن کردن «تومور» کوردی پیشنهاد کرد که در آن هماهنگی مجموعه‌ی کوردی در حال رشد در روژاوا را مخدوش و نابود می‌کرد:

(i) جابجایی کوردها از سرزمین‌هایشان؛
(ii) ممنوعیت تحصیلی؛ (iii) بازگشت کوردهای «خودی» به ترکیه؛ (iv) سلب فرصت‌های استخدامی؛ (v) یک کمپین تبلیغی علیه کوردها؛ (vi) تبادل «علمای» (رهبران مذهبی) محلی کوردی با علمای عرب؛ (vii) سیاست تقسیم و حکومت «درون جوامع کوردی»؛ (viii) جایگزینی اعراب در مناطق کوردنشین؛ (ix) تثبیت قزاق‌نشین‌های عرب‌ها در مرز ترکیه؛ (x) ثبت زمین‌های کشاورزی به نام ساکنان عرب؛ (xi) ممنوعیت حق رای یا شرکت هر کسی که عربی نمی‌داند؛ (xii) ممنوعیت شهروندی سوریه برای غیرعرب‌هایی که می‌خواهند در این منطقه زندگی کنند.
(مک‌داول ۲۰۰۴، ۴۷۵)

بسیاری از جنبه‌های این برنامه از جمله سلب حق شهروندی از بیش از ۱۲۰۰۰۰ کورد به اجرا درآمد. این برنامه را تنها می‌توان به عنوان تلاشی برای سلطه‌گری بر مردمی در نظر گرفت که در واقع در آموزش دخال می‌شد، آنها را به دخالت در امور یکدیگر تشویق، از بازشناسی حقوق خود منع و ناچار به وابسته شدن به اختیار اراده‌ی دیگری می‌کردند.

در باشور یا کردستان عراق بسیاری از این تکنیک‌های عربی و ترکی‌سازی به روشی مرگبار با هم ترکیب شدند. پس از شکست عثمانی‌ها در پایان جنگ جهانی اول، بریتانیایی‌ها در پی کنترل استعماری

عراق بودند یعنی جایی که آنها به ناگاه تلاش‌های کوردی برای به دست آوردن شکلی از خودمختاری یا استقلال را ترویج و سرکوب کردند. تحت رهبری طائفه‌ی بارزانی کوردها در انواع انقلاب‌ها پس از سقوط پادشاهی هاشمی در مقابل شماری از رهبران نظامی جنگیدند. با کودتای بعثی در سال ۱۹۶۸ و روی کار آمدن صدام حسین رابطه‌ی عرب-کوردی رو به سرازیری نهاد که به شدیدترین نوع ابزار سلطه در تاریخ کوردی انجامید. بعثی‌هایی که درگیر حرکت عربی‌سازی بودند به صورت کامل ۱۲ مرحله‌ی هلال را به اجرا درآوردند. در تمام دوران حکومت صدام هزاران روستای کوردنشین و ایزدی با خاک یکسان شد و باعث آوارگی صدها هزار نفر گشت. بسیاری از آنها دیپورت و به قسمت‌های دیگری از عراق فرستاده شدند درحالی‌که سرزمین‌های قبلا کوردنشین با جمعیت عرب‌ها پر می‌گشت. غصب مال و آواره ساختن تنها یکی از جنبه‌های سلطه‌ی عرب عراقی بر کوردها بود. در بحبوحه‌ی جنگ ایران و عراق در سال‌های ۱۹۸۰ کوردها با چیزی مواجه شدند که تنها می‌توان آن را نابودسازی به روش نسل‌کشی نامید. در راستای پاک‌سازی اتنیک و ناپدید شدن اجباری در سطحی وسیع صدام حسین پسر عموی خود علی «شیمیایی» حسن المجید را آزاد گذاشت تا برای ریشه‌کن کردن هر نوع مقاومت کوردها در برابر رژیم عراق اقدام کند. در جریان هشت عملیات نظامی از ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ حرکت الانفال به قتل‌عام بیش از ۱۸۲۰۰۰ کورد انجامید. از حملات زمینی و بمباران شیمیایی، مجموع ویرانی‌های مناطق مسکونی، دیپورت کردن و ناپدیدساختن در سطح وسیع گرفته تا آدم‌ربایی و به بردگی گرفتن زنان و دختران، جوخه‌های

آتش برای کشتن هرچه بیشتر مردان و پسرهایی که در سنی بودند که ممکن بود دست به مبارزه بزنند و استفاده از سلاح شیمیایی، کوردها به شکلی سیستماتیک مورد خشن‌ترین نوع سلطه قرار گرفتند تنها به این دلیل که سعی در اثبات موجودیت سیاسی خود را داشتند.

درحالی که شماری از حکومت‌های کوچک کوردی در روزه‌لات از قرن ۱۰م وجود داشتند یک خط ممتد از سلسله‌های فارسی تا به امروز در دوران جمهوری اسلامی هرگونه تلاش کوردها برای داشتن حکومت خودی را سرکوب کرده‌اند. بدون وجود رویدادهای قتل‌عام مانند آنچه در درسیم رخ داد یا عملیات الانفال، کوردهای روزه‌لات در معرض تلاش مداوم برای جلوگیری از شکوفا شدن ملیت آنها از طریق سرکوب انقلاب‌های متوالی آنان برای خودمختاری بوده‌اند. از قرن ۱۶م اگر کوردها قتل‌عام نشده باشند، شورشی‌های کورد از جانب پادشاهان صفوی، افشاری و قاجار تبعید شده و به حواشی فلات ایران فرستاده شده‌اند. تا قرن ۲۰م، با وجود سلطه‌ای که اقدامات مورد استفاده در ترکی‌سازی و عرب‌سازی را در دولت‌های همسایه به کار می‌گرفت، کوردهای روزه‌لات به شورش خود علیه سلطه‌ی ایرانیان ادامه دادند. پادشاهان پهلوی و سپس جمهوری اسلامی همان سیاست‌های غصب سرزمین و اعدام یا تبعید رهبران شورش‌های کوردی را ادامه دادند. آنها همچنین گروه‌های ترک آذری را در سرزمین‌های خالی شده از سکنه‌ی کوردها مستقر کردند. یک لحظه‌ی نایاب موفقیت در تشکیل جمهوری مهاباد در سال ۱۹۶۴ رخ داد اما پس از اینکه شوروی سابق حمایت خود را قطع کرد رژیم ایران این تجربه را سرکوب کرده و رهبر آن قاضی محمد را به

دار آویخت. پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ کوردها همچنان در برابر سلطه‌ی سیاسی و فرهنگی مقاومت کردند. رژیم اسلامی مخصوصاً در سرکوب تلاش‌های کوردها برای خودنمایی بسیار خشن عمل کرده است و اقدامات مدل ترکی انکار وجود کوردها به روش شکنجه‌ی مداوم و اعدام بسیاری که حتی کمترین نشانه‌ی مقاومت سیاسی را از خود نشان می‌دهند را با هم ترکیب کرد. کوردهای روزه‌لات از حداقل میزان خودمختاری در میان همه‌ی گروه‌های کوردی تحت سلطه بهره‌مندند. در همین لحظه‌ی نوشتن این مقاله ترکیه در بحبویه‌ی عملیات‌های خشونت‌آمیز علیه کوردهای باکور، روژاوا و باشور است. در روزه‌لات، ایران به سرکوب خشونت‌آمیز تلاش‌های کوردی در ابراز وجود فرهنگی و سیاسی ادامه می‌دهد و به تازگی بیش از صد فعال را به زندان انداخته است. ایران در روژاوا و باشور از طریق وابستگان خود مرتب با تلاش‌های کوردی در به دست آوردن خودمختاری اقتصادی و سیاسی برخورد می‌کند. کوردهای هر یک از این مناطق در شرایط وابستگی به دخالت‌های حامدانه‌ی هر یک از چهار دولت که بر آنها سلطه دارند زندگی می‌کنند. اکنون ما می‌بینیم که شیوه‌ی رفتار با مردم کورد در چند قرن اخیر تا به حال به تقریباً سلب کامل آزادی آنها منجر شده‌است. کوردها یک نمونه‌ی عالی از مردم تحت سلطه را نشان می‌دهند. آنها را می‌توان غیرآزاد، یا بدون آزادی سیاسی در بسیاری از مفهوم‌سازی‌های آزادی قلمداد کرد. برای اثبات این ادعا می‌توانیم به تبارشناسی آزادی مدرن کوینتن اسکینر (۲۰۰۲) به عنوان یک چهارچوب که روش‌های متنوع عدم آزادی کوردها را نشان می‌دهد نگاهی بیاندازیم. اسکینر چهار مفهوم‌سازی اصلی

از آزادی را به بحث می‌گذارد. به عبارت دیگر وی چهار روشی که آزادی یک فرد را سلب می‌کند برمی‌شمارد. این چهار روش مفهوم‌سازی می‌تواند به افراد یا مجموعه‌ها دلالت کند. کوردها به صورت یک مجموعه از دخالت‌های میان فردی و درون فردی که بسیاری از آزادی‌خواهان را درگیر می‌سازد رنج می‌برند. علاوه بر این نوع دخالت‌ها، کوردها از به کارگیری آزادی مثبت به صورت به واقعیت تبدیل ساختن اراده‌ی خود همچون یک مجموعه و محقق سازی پتانسیل سیاسی خود ناتوان هستند. سرانجام نه تنها کوردها از دخالت‌های واقعی و از خود بیگانه شدن رنج می‌برند بلکه آنها قربانی دخالت عمدی هستند که باعث وابسته شدن یا تحت سلطه قرار گرفتن مردم می‌شود. این نوع از سلطه است که از سوی آنارشیست‌ها و سنت‌های جمهوری‌خواهی به عنوان مشکل سیاسی اصلی در آزادی مورد هدف قرار می‌گیرد و باید حل شود. اگر حق با اسکینر باشد که تقریباً چهار روش برای عدم داشتن آزادی سیاسی وجود داشته باشد_ مانند رنج بردن از دخالت‌های بین فردی، درون فردی، عدم محقق‌سازی خود و وابستگی و سلطه_ بنابراین کوردها در هر چهار حالت نآزاد هستند.

آزادی آنارشیستی

در نتیجه پرسش این است که کوردها چگونه تلاش کرده‌اند تا بر سلطه‌گران خود غلبه کنند و آزادی را به دست آورند؟ یکی از نظریه‌های آزادی کوردی از عبدالله اوجلان رهبر متفکر زندانی و عضو و پایه‌گذار حزب کارگران کردستان (PKK) سرچشمه می‌گیرد که آزادی کوردی را در گرو مقاومت پیشرو تا مسلط شدن کوردی در نیم قرن اخیر می‌داند.

مفهوم‌سازی آزادی کوردی اوجلان در طول دوران زندگی وی تغییر کرده‌است، که با همسویی با پارادایم اصلی نزاع آزادی ملی در اواسط قرن ۲۰م آغاز شد اما به تدریج در نظر گرفتن استقلال ملی به اندازه‌ی آزادی به مثابه‌ی تبادل یک شکل از سلطه با شکل دیگری از آن جایگزین گشت (آکایا ۲۰۱۶؛ ۲۰۲۰). به جای دستیابی به هدف استقلال ملی به شکل دولت-ملت کورد مستقل، اوجلان این بحث را مطرح می‌کند که تنها راه واقعی و باارزش آزادی برای کوردها آن است که آزادی از خود مدل دولت-ملت را دربرداشته باشد. اوجلان از بازشناسی ضروریات سیاسی یک دولت-ملت مستقل برای به دست آوردن آزادی کوردی به سمت مطرح ساختن نوعی انکار آنارشیستی ضروری و مورد دلخواه دولت کوردی مستقل در صورتی که کوردها آزادی خود را محقق سازند پیش رفت.

حزب PKK در زمان پایه‌ریزی با بیان قصد ترکیب ملی‌گرایی کوردی با مارکسیسم-لنینیسم برای به دست آوردن کوردستان مستقل و متحد کار خود را آغاز کرد. هدف مبارزه برای کوردستان مستقل اصل انگیزشی PKK در ۲۰ سال نخست خود بود یعنی تقریباً از اواسط ۱۹۷۰ تا اواسط ۱۹۹۰. با این حال تفکر اوجلان در طول سال‌ها به طرز چشمگیری تغییر کرد. تا اوایل سال‌های ۲۰۰۰ و پس از به زندان افتادن او از دیدگاه پیشین مارکسیسم-لنینیسم خود و اعتقاد خویش بر ضرورت وجود دولت کوردی دست کشید (لنین ۱۹۷۲؛ استالین ۱۹۵۳). تحت تاثیر آنارشیست آمریکایی مورای بوکچین، اوجلان شکل دولت-ملت و حتی خود تمدن را به عنوان تهدید اصلی آزادی کوردی در نظر گرفت. این مسئله به صورتی مختصر و مفید در رساله‌ی اخیر او به نام کنفدرالیزم

دموکراتیک (اوجلان ۲۰۱۷) بیان شده است. در این متن و متون دیگر او منابع سلطه‌ی کوردی را از مدل دولت-ملت و آنچه که وی «سرمایه‌داری مدرن» می‌نامد تا استفاده‌ی اصلی از قدرت رهبرمدار در تمام تمدن‌ها را بررسی می‌کند. برای بسیاری از آنارشیست‌ها قدرت دیدگاه‌های اوجلان به معنی «قدرت بر» و به ندرت «قدرت برای» تقریباً به عنوان یک پدیده‌ی کاملاً منفی در نظر گرفته می‌شود. قدرت معمولاً فرمان و اجبار است یعنی افسارگسیختگی یک منبع تک قطبی شده توسط شمار محدودی از اعضای سرکوبگر، طماع و ظالم جامعه غالباً مردان نظامی و مبلغان مذهبی دو رو که بر مردمی که بیشتر قربانی چنین دینامیک همه‌گیری هستند سلطه می‌یابند. ظاهراً برای اوجلان و برای آنارشیسم در حالت کلی، قدرت و سلطه مترادف هستند (فیالا ۲۰۱۸). مسئله‌ی بدتر در مورد قدرت این است که از طریق نوعی گرایش طبیعی یا غایت‌مندی برای شدت بخشیدن و متمرکز شدن بر ترکیب‌بندی اجتماعی خاصی در طول تاریخ بشری در دستان تعداد کمی حداقل به صورت نسبی تمرکز دارد. در نتیجه‌ی دارا بودن ملک خصوصی و حقیقت کلی شیوه‌ی زندگی یکجانشینی که با ظهور کشاورزی و شهرنشینی و با انفجارهای جمعیتی به وجود آمد و با پایان یافتن حالت کوچ‌نشینی و شکارچی بودن در زندگی اجتماعی، قدرت در تمدن‌های ابتدایی ۵۰۰۰ سال قبل در دست تعداد کمتری از مردان قرار گرفت.

تا اوایل دوره‌ی مدرن این گرایش تمدن‌ها جهت سازمان‌دهی جامعه به صورت از بالا به پایین، قدرت‌مدار و تک قطبی به نوعی از تعالی در تولید دولت-ملت رسید. برای اوجلان «تصور درباره‌ی دولت-ملت باید به عنوان شکل حداکثری قدرت باشد» (اوجلان

۲۰۱۷، ۱۲). در تفکر حالت سیاسی الهی، اوجلان این نکته را بیان می‌کند که دولت-ملت‌ها اکثراً در رابطه با وضعیت خدای واحد ابراهیمی شکل گرفتند مانند تفویض قانون و نظم غایی خداوندی، متعالی و برتر: «دولت-ملت یک حالت مرکزی شده‌ی دارای مشخصه‌های شبه-الهی است که کاملاً جامعه را خلع سلاح کرده و استفاده از زور را تک قطبی ساخته‌است» (اوجلان ۲۰۱۷، ۱۴). با وجود دولت-ملت، گرایش جامعه به سازماندهی شدگی حول قدرت تک قطبی به درجه‌ی کمال می‌رسد. گاهی تشخیص دقیق منظور اوجلان از «تک قطبی شدن» کار دشواری است، اما ظاهراً در اکثر موارد بر تمرکز قدرت سلطه‌گر که در دستان کم و کمتری قرار گرفته است دلالت دارد تا جایی که خود شکل دولت در درون خود حالتی از سلطه‌ی فاشیستی یا توتالیته را بر زندگی همه‌ی انسان‌های جامعه می‌گستراند: «به‌کارگیری فاشیستی قدرت سرشت دولت-ملت است. فاشیسم خالص‌ترین شکل دولت-ملت است» (اوجلان ۲۰۱۷، ۲۶). دولت هیچ چیز را دست نخورده باقی نمی‌گذارد و بر تمام جامعه مسلط می‌گردد: «دولت-ملت در شکل اصلی خود هدف تک قطبی سازی همه‌ی روندهای اجتماعی را دنبال می‌کند» (اوجلان ۲۰۱۷، ۱۴).

با تاکید بر جنبه‌ی جنسیتی این تک قطبی شدن و جهت بیان یک نکته‌ی مارکسیستی درباره‌ی حالت موازی تاریخی ظهور دولت-ملت و سرمایه‌داری، اوجلان همچنین می‌نویسد که «سرمایه‌داری و دولت-ملت حالت تک قطبی شده‌ی ستمگر و استثمارگر مرد است» (اوجلان ۲۰۱۷، ۱۵). تمام آنچه که اوجلان درباره‌ی دولت می‌گوید به صورت خلاصه این است که «قطعا دولت قفس جامعه‌ی متداول است»

دلیل پایه‌ریزی یک دولت-ملت کوردی برای
من یک انتخاب نیست. (اوجلان ۲۰۱۷، ۱۹)

اوجلان به جای دولت-ملت پیشنهاد متفاوتی برای چگونگی سازمان دادن جامعه‌ی کوردها و همه‌ی مردم سرکوب شده ارائه می‌دهد بدون اینکه در دام حکومت یا سلطه‌ی دولت بیافتند. این بار هم با پیروی از پیشنهاد بوکچین برای آنچه که وی «استقلال شهری اختیارگرا» می‌نامد، اوجلان «کنفدرالیزم دموکراتیک» را مطرح می‌سازد. بر اساس نظر وی دموکراسی در شکل‌های واقعی‌تر و مستقیم‌تر در مقابل دولت-ملت قرار می‌گیرد زیرا «دولت‌ها تنها اداره می‌کنند درحالی که دموکراسی‌ها حکومت می‌کنند» (اوجلان ۲۰۱۷، ۲۱). از یک سو مخالفت با اداره کردن در مقابل حکومت کردن ممکن است عجیب به نظر آید اما ظاهراً منظور اوجلان از این تقابل این است که دولت‌ها بیشتر به حالتی از بالا به پایین و سلسله‌مراتبی شکل گرفته‌اند درحالی که دموکراسی‌ها با حالتی از پایین به بالا و مساوات‌طلب سازمان یافته‌اند. کنفدرالیزم دموکراتیک شکلی کاملاً مساوات‌طلب از خود-حاکمیتی عمومی را ارائه می‌دهد که در آن هرگز اجازه داده نمی‌شود که قدرت از جانب یک فرد یا گروه تک‌قطبی گردد و در آن تاکتیک‌های دموکراسی مستقیم همیشه حاضرند تا تهدید حاکمیت در حال ظهور را خنثی کنند. این تکنیک‌ها در اشکال قابل انتظار خودحاکمیت محلی که در زمان‌های بسیار نایابی در طول تاریخ رخ داده‌اند که در آنها دموکراسی مستقیم رونق داشت همچون آتن باستان وجود داشته است. اوجلان می‌نویسد، «در تضاد با درک مرکزگرایانه، خطی و بروکراتیک دولت-ملت از اداره کردن و به‌کارگرفتن قدرت، کنفدرالیزم دموکراتیک نوعی از آرایش

(اوجلان ۲۰۱۷، ۱۴). تنها چیزی که یقیناً درباره‌ی دولت قابل ذکر می‌باشد این است که نه می‌توان آن را با مردم بازشناخت و نه حتی می‌توان گفت که در کنار مردم است: «دولت-ملت همراه عموم مردم نیست بلکه دشمن مردم است» (اوجلان ۲۰۱۷، ۱۵). همچنین اوجلان غیرمستقیم می‌گوید درحالی که «حق تعیین سرنوشت خود توسط مردم شامل حق بیان آنهاست» اما اینکه مردمی بخواهند این حق را به کار برند نابخردانه است زیرا به کارگیری این حق لاجرم به سلطه‌ی بزرگ‌تر از طریق تشکیل دولت-ملت منجر می‌شود (اوجلان ۲۰۱۷، ۳۰). اینکه اوجلان ذهنیت خود را درباره‌ی ضرورت پایه‌ریزی دولت-ملت کوردی مستقل به عنوان وسیله‌ای برای به دست آوردن آزادی کوردها تغییر دهد منطقی به نظر می‌رسد. تمام آنچه که یک دولت فراهم می‌کند تنها نوع دیگری از سلطه خواهد بود. این کار تنها مبادله‌ی شکلی از سلطه با شکل دیگر آن است. کوردها و قطعا هر ملتی برای اینکه آزاد باشند لازم است که نه تنها با شکل دولت مواجه شوند و بر آن غلبه کنند بلکه تمام بافت اجتماعی سرمایه‌داری مدرن و به تصور هر کسی، طبیعت دارای قدرت منفی و قدرت‌مدار تمدن را از میان ببرند. اوجلان آخرین قضاوت خود درباره‌ی دورنمای تشکیل دولت-ملت کوردی را این گونه بیان می‌کند:

بنابراین منطقی نیست که زنجیرهای سرکوب کهنه را با زنجیر نو یا حتی نوع پیشرفته‌ی آن عوض کرد. این همان چیزی است که پایه‌ریزی دولت-ملت در بافت سرمایه‌داری مدرن می‌طلبد. بدون مخالفت با سرمایه‌داری مدرن هیچ جایگاهی برای آزادی مردم وجود نخواهد داشت. به همین

سیاسی را مطرح می‌کند که در آن جامعه بر خود حکومت می‌کند و تمام گروه‌های اجتماعی و هویت‌های فرهنگی می‌توانند در جلسات محلی، کنگره‌ها و شوراها ابراز وجود نمایند» (اوجان ۲۰۱۷، ۲۴).

تا آنجایی که این حالت پیشنهادی مثبت برای ساختن سیاست و جامعه است، دشوار بتوان گفت که آیا کنفدرالیزم دموکراتیک به عنوان یک شکل مناسب از حاکمیت آنارشیستی به شمار می‌آید و بنابراین می‌تواند وسیله‌ای برای دستیابی به آزادی آنارشیستی باشد یا خیر. واضح است که یک آنارشیست نظامی سیاسی را مد نظر قرار خواهد داد که بر اساس آن شکل‌هایی از مراتب سیاسی دموکراسی مستقیم، برابری طلبی سختگیرانه و اقتدار تقریباً همه‌جانبه به شکلهای دیگری از نظام سیاسی ترجیح داده می‌شوند که بیشتر دولتگرا و تابع اشکالی از نظم سیاسی هستند. اما لازم است که این نکته را ذکر کنیم که نظر یک آنارشیست درباره‌ی سلطه و عدم سلطه یا به اصطلاح جمهوریت و رابطه‌ی متقابل آن با مفهوم دولت چیست. این مسئله به این خاطر مهم است که هدف ما تلاش برای تعیین دیدگاهی از آزادی به عنوان عدم سلطه، آنارشیسم یا جمهوریت است که شاید شرایطی را برای کوردها فراهم کند تا آزادی که به صورت فعال در پی آن هستند محقق گردد. بنابراین برای آنارشیسم آزادی یعنی چه؟ به صورتی کنایه‌آمیز اگر به تاریخ آنارشیسم نگاهی بیندازیم مخصوصاً از طریق چهره‌های اولیه‌ی آن مانند پرود هون و حتی باکونین می‌توان ریشه‌های آنارشیسم را در جمهوریت یافت (کنیا و پریتچارد ۲۰۱۹؛ پریتچارد ۲۰۱۹). هر چند از این رابطه آنارشیسم به یکی از شاخه‌های جمهوریت تبدیل شد نه شکل پیشرفته‌ی آن. تفاوت

کلیدی میان آنارشیسم و جمهوریت در روش‌های آنها برای تشخیص و درک سلطه نبود بلکه در چگونگی دستیابی آنها به عدم سلطه است.

در مورد اوجان ما دیدیم که آنارشیست‌ها هر نوع نابرابری در توزیع قدرت یا منابع را به عنوان نمود سلطه در نظر می‌گیرند بدون اینکه درجه‌ی شدت آن مدنظر باشد. گویی گاهی اوقات برای آنارشیست‌ها عامل اصلی نابرابری که باعث ایجاد سلطه می‌گردد نظام سلسله‌مراتبی است (دیویس ۲۰۱۴، ۲۱۹؛ ویلیامز ۲۰۱۲، ۱۰). روابط سلسله‌مراتبی از طریق نابرابری‌هایی که باعث تشکیل سلطه همچون الگوهای ریشه‌دار در روابط اجتماعی هستند شکل می‌گیرد. و نیز یک رابطه‌ی سلسله‌مراتبی به هر نوع سیستم فرمان و اطاعت، هر رابطه‌ی اجتماعی براساس عدم تقارن قدرت که می‌تواند تنها از طریق نابرابری‌ها عمل کند و سلطه را ایجاد نماید اطلاق می‌شود. زندگی در هر نوع رابطه‌ی سلسله‌مراتبی به معنی زندگی تحت سلطه است. در دست گرفتن قدرت از سوی یک فرد بدون داشتن مرجعی برای بازگرداندن آن به معنی سلطه خواهد بود. همان طور که پرود هون در بیان مشهور خود گفت که اگر بر شما حکومت می‌شود شما تحت سلطه هستید (پرود هون ۱۹۶۹، ۲۹۴). تا اینجا آنچه که بیان شد در قالب توضیحاتی درباره‌ی سلطه قابل توضیح است، اما اکنون به هر نوع رابطه‌ی نابرابری بدون در نظر گرفتن درجه‌ی شدت آن اطلاق می‌شود. انواع متفاوت اجتماعی سلطه (اقتصادی، قانونی، جنسی، والد-فرزند، سیاسی و غیره) همه روابط سلسله‌مراتبی بسیار متفاوتی براساس عدم برابری در توزیع قدرت و منابع هستند. آنچه که درباره‌ی آنارشیسم متفاوت است چگونگی درک آن از آزادی است

و قدرت برمی‌خیزد. مفهوم‌سازی کلارک همچون نوعی از آزادی که باید همکاری مردم با هم، تصمیم‌گیری‌ها، تشخیص علایق، از بین بردن برخی انتخاب‌های خاص، معاملات، ایجاد عادت‌ها و رسوم، سازمان دادن و مدیریت زندگی آنها و غیره را دربرگیرد یعنی تمام آن چیزهایی که سایر آنارشیست‌های خاص ظاهراً آنها را مشکل‌ساز می‌دانند. در این مرحله پرسش عمیق‌تری که روبه‌روی آنارشیست‌ها می‌باشد این است که آیا جنبه‌ی مثبت آنارشیست عدم سلطه بدون اینکه آزادی منفی به دست آمده از طریق غلبه بر روابط سلسله‌مراتبی و نابرابری‌ها از بین رود قابل دستیابی و حفظ کردن است و در نتیجه قدرت سیاسی از روابط اجتماعی انسانی حذف می‌شود؟ این پرسش می‌خواهد به اهدافی همچون اینکه تا چه اندازه می‌توان عدم سلطه آنارشیستی را نهادینه کرد، آن را قانونی و مدون کرد و در نتیجه از طریق قانون آن را مورد پشتیبانی قرار داد، تعیین بدهد. برای آنارشیستی مانند اوری گوردون، عدم سلطه آنارشیستی به هیچ وجه نمی‌تواند بدون از دست رفتن نهادینه شود. به نظر او نمی‌توان آنارشیسم را نهادینه و آزادی را قانونی ساخت بدون اینکه آن را از دست داد (گوردون ۲۰۰۸، ۴۷-۷۸). همان گونه که پریتچارد به خوبی می‌گوید «گوردون نهادینه‌سازی را به عنوان به‌کارگیری قوانین اجباری و رسمی تعریف می‌کند که تا به حال اجباری بودن، آنها را غیرآنارشیستی ساخته است و اگر اجباری نباشند پس نهادینه نشده‌اند» (پریتچارد ۲۰۱۹، ۸۲).

در آخر ممکن است این تصور پیش آید که اگر در مورد آزادی آنارشیستی حق با گوردون است آنگاه چه میزان از نظریه‌ی سیاسی آزادی در واقع کافی خواهد بود

که بایستی به عنوان راه چاره‌ی سلطه درنظر گرفته شود. دقیقاً همان گونه که آنارشیست‌ها به نظر می‌رسد در مورد قدرت مفهوم‌سازی منفی داشته‌باشند، ظاهراً در مورد آزادی نیز مفهوم‌سازی منفی دارند. برای آنارشیست‌ها آزادی عمدتاً به معنی رها شدن از سلطه است و این رهایی در حدی نیست که شخص قادر باشد ماهیت سیاسی خود را تشخیص دهد (پریتچارد ۲۰۱۹، ۷۸). ظاهراً آنارشیست‌ها به حجم عظیم آنچه که معمولاً به عنوان فعالیت انسان متمدن درک شده است مشکوک هستند. البته آنارشیسم به اندازه‌ی کافی جنبه‌ی ایدئولوژیک نیست تا بتواند دیدگاه‌های رهایی‌همه‌ی افراد آنارشیست را جلب کند اما این حس به فرد دست می‌دهد که رهایی برای بیشتر آنارشیست‌ها رهایی از سلطه است یعنی رهایی از نابرابری، رابطه‌ی سلسله‌مراتبی و بنابراین در آخر رهایی از قدرت سیاسی، از انسان‌هایی که به هر شکلی به سایر افراد دستور می‌دهند. این فرض به ذهن می‌رسد که دیدگاه منفی آزادی باعث شده است تا آنارشیست‌ها وارد مسیری تک نفری و اختیارگرا شوند.

از سوی دیگر نباید منکر این شد که آنارشیست‌های خاصی نیت مثبت‌تر و گردآوری شده‌ای از آزادی را پیشنهاد می‌دهند. برای مثال جان پی. کلارک (۲۰۱۳) نوعی آنارشیسم اشتراکی را براساس مفهوم‌سازی هگل از آزادی به عنوان بازشناسی و خود-تصمیم‌گیری مشترک پیشنهاد داده است. کلارک «مفهومی از رهایی را بر اساس بازشناسی» پیشنهاد می‌دهد (کلارک ۲۰۱۳، ۶۱). و این بایستی بدون منصرف شدن از نیت منفی عدم سلطه به عنوان رهایی از مداخلات واقعی و استبدادی به دست آید که از همه‌ی انواع روابط سلسله‌مراتبی، نابرابری

تا تصور هرگونه نیت قابل تشخیص از تصمیمات سیاسی که در مجموع اجباری هستند مشکل گردد. اگر آزادی آنارشیستی یک مفهوم سازی درست سیاسی نیست پس طبق تعریف نخواهد توانست آزادی از سلطه را که تا به حال کوردها در پی آن بوده اند و آنچه که آنها را رنج داده است، همان طور که دیدیم، به طور واضح سلطه‌ی سیاسی، سلطه‌ای که وجود آنها به عنوان یک ملت مستقل را انکار کرده است فراهم نخواهد کرد. در آخرین قسمت به این بازخواهیم گشت اما با این حال شاید راهی وجود داشته باشد که بتوان بیشتر سلطه‌ناپذیری آنارشیستی را حفظ کرد درحالی که مجوز شکلی عمده از نهادینه سازی صادر شود و این در شکل غیرپیشرفته‌ی اثر کلارک یافت می‌شود. این پیشنهاد با کنفدرالیزم دموکراتیک اوجلان اشتراکات بسیاری دارد به این معنی که دیدگاه وی آنچنان که ادعا می‌کند نوع مثبت تری از آزادی است تا نظریات کسی مانند گوردون. براساس نظرات کلارک این مسئله منطقی است که دیدگاه او را یکی از مثبت ترین دیدگاه‌های آنارشیست سلطه‌ناپذیر در دسترس در نظر بگیریم.

اکنون اجازه دهید ببینیم آن چیست که مفهوم جمهوریت از سلطه‌ناپذیری را از آنارشیست تا این حد متفاوت می‌سازد زیرا جهت رهانیدن نیت مثبت آزادی آنارشیستی باید آن را با نیت سیاسی واضح تری از آزادی به عنوان عدم سلطه ترکیب نماییم یعنی همان چیزی که در جمهوریت خواهیم یافت.

به نظر جمهوری خواهان، آنارشیست‌ها مرتکب چهار اشتباه می‌شوند: اول آنارشیست‌ها ضرورت تاریخی و سیاسی دولت را نادیده می‌گیرند؛ دوم آنارشیسم ساختار دولت به عنوان روش اصلی به دست

آوردن آزادی توسط مردم را انکار می‌کند؛ سوم آنارشیسم مفهوم سازی دولت را با خود مفهوم دولت اشتباه می‌گیرد؛ و چهارم آنارشیسم اهمیت وضعیت و بازشناسی را در رابطه با دولت در نظر نمی‌گیرد. از نکته‌ی اول شروع کنیم، جمهوری خواهان دولت را یا به صورت نهادی طبیعی یا غیرقابل اجتناب می‌بینند که از طریق گرایش انسان به تاثیر متقابل و یک نظم اجتماعی بر اساس ویژگی‌های تمدن ذکر شده (یکجانشینی، جمعیت افزایش یافته، کشاورزی، شهرنشینی، تحصیل و غیره) سربرمی‌آورد. برای جمهوری خواهی پیشرو مانند فیلیپ پتیت دولت تکه‌ای از «ضرورت تاریخی و سیاسی است. [این مسئله] همچون زندگی درون جاذبه است، این محصول وجود داشتن در نظم جهانی است، نه نتیجه‌ی حضور سلطه‌گر در زندگی شما» (پتیت ۲۰۱۲، ۱۶۲). منظور پتیت از ضرورت تاریخی «تاکید بر نیروی خودکار تاریخ بر سیاست کنونی و آینده‌ی نزدیک است. در طول هزاران سالی که به تمدن ختم شده و صدها سال و احتمالاً صدها سال دیگر (اگر هزاران سال نباشد) که پس از پیدایش دولت-ملت در جریان بوده است، دولت به تنها شکل مورد پذیرش نظم سیاسی بدل گشته است. گروه یا فردی نیست که بتواند در این دوره یا آینده‌ی نزدیک عمدا کاری انجام دهد. تغییر تاریخی مانند تکامل، آمار نفوس و تغییرات اقلیمی است: چیزی که معمولاً بسیار آهسته رخ می‌دهد و در طول عمری اتفاق می‌افتد که انسان‌ها در آن زمینه ظرفیت کمی دارند تا برای جایگزین مطابق یا عامدانه‌ی آن برنامه‌ریزی کنند. از دید پتیت اکنون یا در آینده‌ی نزدیک «زمین سیاره‌ی دارای دولت» باقی خواهد ماند (پتیت ۲۰۱۲، ۱۶۱). با در نظر گرفتن نکته‌ی دوم

جمهوری خواهان نه تنها دولت‌ها را در بطن ضروریات تاریخی و سیاسی قلمداد می‌کنند بلکه به ظن خود آنها را نهادهای مورد پسند در نظر می‌گیرند. از دید آنها دولت‌ها در وهله‌ی اول وسیله‌ی اصلی مردم برای غلبه بر سلطه‌ی خود هستند. این تا حد زیادی در مورد هر نوع غلبه‌ی فرد بر سلطه تنها زمانی میسر است که در متن غلبه‌ی جمعی بر سلطه رخ دهد. به عبارت دیگر برای اینکه کسی آزاد باشد باید ابتدا مردم آزاد باشند. اسکینر پایه‌ی تاریخی و مفهومی این ادعا را مخصوصا در بازخواستن جمهوری خواهان در دوران رنسانس ایتالیایی و بریتانیای پیشین، آمریکای مدرن و انقلاب فرانسه نشان داده است. اسکینر درباره‌ی «دو شعار» در نظریه‌ی سیاسی جمهوری خواهان سخن می‌گوید (اسکینر ۲۰۱۰). دومین شعار از اولویت متافیزیکی بهره می‌برد. درحالی که شعار نخست می‌گوید «با آزادی عمل کردن ممکن است اگر و تنها اگر شما یک فرد آزاد باشید»، دومین شعار است که شما را فرد آزادی خواهد ساخت و بنابراین آزادی عمل خواهید داشت زیرا تنها افراد آزاد اگر ممکن باشد می‌توانند آزادانه رفتار کنند. این شعار می‌گوید «ممکن است که همچون فردی آزاد زیست و رفتار کرد اگر و تنها اگر در دولتی آزاد زندگی کنیم» (اسکینر ۲۰۱۰، ۹۹). در نتیجه آزادی به معنی عدم سلطه تنها در سایه‌ی دولت آزاد به وقوع می‌پیوندد. بنابراین انکار این امر آنگونه که ظاهرا آنارشیست‌ها این کار را کرده‌اند، به معنی انکار تنها راه اصلی مردم برای دستیابی به آزادیشان است. اسکینر چگونگی مرتبط بودن آزادی سیاسی با آزادی عمل مردم را بر اساس اراده‌ی خویش و نه وابستگی به اراده‌ی استبدادی یا محدود دیگری را به زیبایی خلاصه

کرده است. او این نکته را با اثبات آزادی سیاسی، عدم سلطه‌ی جمهوری خواهان به عنوان استقلال جمعی یا خودتصمیم‌گیری و خودحاکمیتی دموکراتیک بیان می‌کند. او رابطه‌ی ضروری میان آزادی سیاسی بیرونی و درونی مردم را این گونه مطرح می‌کند:

همان گونه که جسم هر انسانی آزاد است... اگر و تنها اگر وی قادر به عمل یا خودداری از عمل بر طبق اراده‌ی خود باشد بنابراین اعضای ملت‌ها و دولت‌ها به همین ترتیب آزادند اگر و تنها اگر به همین صورت از استفاده از قدرت‌ها بر اساس اراده‌ی خویش برای دنبال کردن اهداف موردپسندشان محدود نگشته باشند. بنابراین دولت‌های آزاد مانند افراد آزاد از روی ظرفیتشان برای خودحکومتی تعریف می‌شوند. یک دولت آزاد جامعه‌ای است که در آن اعمال اعضای سیاسی توسط اعضا در مجموع تعیین می‌گردد (اسکینر ۱۹۹۸، ۲۵-۲۶).

در اینجا شاید مفید باشد که یک قدم به عقب برگردیم و از خود پرسیم که آنچه که آنارشیست و جمهوری خواه درباره‌ی دولت دقیقا بر روی آن اختلاف نظر دارند چیست زیرا باور این مسئله سخت است که آنارشیست‌ها با ایده‌ی استقلال جمعی به خودی خود مشکل داشته باشند. این مورد ما را به اشتباه شومی که جمهوری خواهان آنارشیست‌ها را به آن متهم می‌کنند می‌رساند. ظاهرا آنارشیست‌ها یک مفهوم‌سازی خاص از دولت را با مفهوم خود دولت اشتباه گرفته‌اند. مفاهیم، مفهوم‌سازی‌های آن و ... از هم متمایز هستند (ازکوردیا ۱۹۹۸). در حالی که مفهوم دولت را می‌توان در لغات وبری به معنی «آن اجتماع انسانی که

(به شکلی موفقیت‌آمیز) ادعای تک قطبی بر قانونی‌سازی خشونت فیزیکی درون یک قلمروی خاص را دارد» است (ویر ۲۰۰۰، ۳۱۰-۳۱۱). مفهوم‌سازی دولت از مدخل دولت بالقوه آمده است. البته دولت‌هایی که واقعا وجود دارند لازم است از ویژگی‌های اولیه‌ی مفهوم دولت بهره گیرند تا به عنوان دولت قلمداد شوند اما آنچه که دولت‌ها واقعا هستند می‌تواند با وابستگی آنها به مفهوم‌سازی‌شان متفاوت باشد. در اینجا اثر اسکینر می‌تواند بار دیگر مفید باشد (اسکینر ۲۰۰۹). از نظر اسکینر فکر سیاسی مدرن از بسیاری جهات تاریخ مفهوم‌سازی‌های متنوعی از وجود دولتی است که بایستی باشد. اسکینر مفهوم‌سازی‌هایی را از دولت در سه حالت اولیه متمایز می‌سازد که در آنها دولت‌ها اغلب شناخته شده‌اند. دولت به عنوان سر بر پیکر مردم شناسایی شده است، پیکر خود مردم (بدون اشاره به سر) هستند که شخصی خیالی (مردم) توسط شخص مصنوعی (یک حاکم) نمایندگی می‌شوند. اسکینر مفهوم‌سازی دولت را که با تعبیر سر بر پیکر مردم مشخص می‌شود «نظریه‌ی استبدادی» می‌نامد (اسکینر ۲۰۰۹، ۳۲۹). اگر دولت چیزی نیست جز وضعیت فردی یا پابرجایی فرد یا افراد عادی که تک قطبی بودن را حفظ می‌کنند که نشان دهنده‌ی ویژگی‌های اولیه‌ی دولت است پس خود دولت با سر بر پیکر مردم برابر است و خود مردم صرفا سوژه‌هایی هستند و می‌توان به درستی گفت که تا به حال تحت سلطه بوده‌اند زیرا به هیچ شکل دیگری جز وابستگی به اراده‌ی استبدادی این «سر دولت» وجود نداشته‌اند. این مفهوم‌سازی از همه‌ی آنچه که آنارشئیست‌ها در مورد دولت از آن متنفرند را شامل می‌شود. این حالت وضعیت از بالا به پایین رابطه‌ی سلسله‌مراتبی فرمان و نافراری زشت

را عرضه می‌کند. مشکل این است که آنارشئیست‌ها این مفهوم‌سازی دولت را با خود مفهوم دولت در هم می‌آمیزند. در مقابل اسکینر مفهوم‌سازی دولت را که همچون سر بر پیکر مردم می‌شناساند «مفهوم‌سازی پوپولیستی» می‌نامد (اسکینر ۲۰۰۹، ۳۲۲). این مفهوم‌سازی پوپولیستی است که مفهوم‌سازی جمهوری‌خواهان را از دولت آزاد یعنی دولتی که تحت سلطه نیست، در خود-تصمیم‌گیری و خود-حاکمیتی که مردم آن مستقل هستند را نشان می‌دهد. جالب است که رایج‌ترین استفاده از واژه‌ی «دولت» از اوایل دوران مدرن آن را تنها با این عبارت یعنی «دولت آزاد» مشخص ساخته است. در اصل دولت بودن به معنی دولت آزاد یعنی جمهوری‌خواه بودن. در اینجا از دید جمهوری‌خواهان نکته این بود که بایستی دولت‌ها از پادشاهی‌ها که به نظر آنها نباید به عنوان امور مردمی در نظر گرفته شوند بلکه به عنوان امور خصوصی صرف و مالکیت یا حاکمیت سر دولت در مفهوم‌سازی استبدادی متمایز گردند (اسکینر ۲۰۰۹، ۳۳۷-۳۴۰). در اینجا آنارشئیست‌ها و جمهوری‌خواهان تا حد زیادی موافق این هستند که مفهوم‌سازی استبدادی در همزیستی مالکیت خصوصی و تمرکز قدرت سیاسی بیش از حد ریشه دارد. بنا نظریه‌ی پوپولیستی دولت که از نوعی از وجود دولت شکل گرفته بود می‌بایست تنها خود مردم در امور خود تصمیم‌گیرنده و خود حاکمیت باشند. در این بافت آزادی معنی نداشت اما این قدرت رایج برتر مردم برای تصمیم‌گیری و حاکمیت بر امور خودشان از طریق قانون‌ها و نهادهایی که خودشان انتخاب کرده بودند محقق می‌شد بدون آنکه مداخله‌ی مستبدانه‌ی مردم یا دولت‌های دیگر را دربرگیرد. تنها به این شیوه مردم می‌توانستند وجود داشته و از

خود دولت اشتباه گرفته‌اند. جمهوری‌خواه آنارشισت را همچون کسی که مسائل مربوط به دولت، مفهوم دولت را با تنها یک مفهوم‌سازی محتمل به لحاظ تاریخی یعنی نوع استبدادی آن همسان ساخته است می‌بیند. برای جمهوری‌خواه مفهوم دولت اجازه نمی‌دهد مفهوم‌سازی جمعی دولت را تنها به مثابه‌ی یک وسیله برای تحت سلطه درآوردن به خود واگذارد بلکه به عنوان وسیله‌ی اصلی دستیابی به آزادی سیاسی و بهره بردن از آزادی به عنوان عدم سلطه در میان مردم، مردمی که اراده به خودحکومتی مستقل دارند می‌داند. به نظر می‌رسد که آنارشισت این طور فکر نمی‌کند که مفهوم‌سازی جمعی درباره‌ی دولت منسجم، عملی و مورد قبول باشد. یک آنارشισت خواهد گفت که نه تنها همه‌ی دولت‌های موجود مثالی از مفهوم‌سازی استبدادی هستند، نکته‌ای که جمهوری‌خواه به سرعت با آن موافقت می‌کند اگر تعدیل شده و زمینه‌سازی شده باشد، بلکه خود این حقیقت که دولت موجود در واقعیت بایستی نمونه‌ی دارا بودن مفهوم دولت به عنوان تک قطبی شدگی قدرت که قطعا طبیعت چنین دولتی جای اعتراض دارد باشد. برای آنارشισت داشتن قدرت تک قطبی در هر جایی و در هر زمانی نشانه‌ی سلطه است. دلیل آن این است که ظاهرا آنارشισت همان گونه که دیدیم قدرت و همبستگی جمعی را به خودی خود قابل اعتراض می‌داند. بنابراین هر نوع دولتی که در واقعیت وجود داشته باشد، زیرا باید مثالی از مفهوم دولت موجود باشد، لزوما سلطه را شامل می‌شود چراکه لزوما شامل تک قطبی شدگی می‌شود و تک قطبی شدگی ذاتا قابل اعتراض است برای اینکه لزوما شامل فرمان دادن، اطاعت، نابرابری، روابط سلسله‌مراتبی و قدرت سیاسی و تماما

سلطه‌ی تحمیل شده بر آنها از جانب مردم دیگر رها شوند. همچنین این تنها وسیله‌ی اجتناب از فرسایش درونی به سوی استبداد از طریق دموکراتیک‌ترین روش ممکن بود که می‌تواند تصمیمات متحدساز جمعی را اتخاذ کند. واضح است که به لحاظ تاریخی اینکه این وسیله‌ها تا چه حد دموکراتیک بودند به شدت تغییر کرده است. نکته این است که تنها از طریق این مفهوم‌سازی پوپولیستی درباره‌ی دولت بود که این روند دموکراتیزه کردن می‌توانست رخ دهد. به عنوان مفهوم‌سازی دولت، مفهوم‌سازی پوپولیستی اقرار می‌کند که دولت باید تک قطبی‌شدگی قدرت را دربرگیرد تا بتواند تصمیمات متحدکننده‌ی جمعی را برای مردمی خاص در قلمرویی خاص اتخاذ کند که سرانجام به تصمیم درباره‌ی خشونت و اینکه چه کسی می‌تواند از آن استفاده کند می‌رسد اما این تک قطبی‌شدگی به عنوان تهدید سیاسی آزادی در نظر گرفته نمی‌شود زیرا تنها در این مفهوم‌سازی است که مردم خود این تک قطب را در دست می‌گیرند. به این ترتیب چنین مفهوم‌سازی از قدرت همچنان تا حدی رها شده باقی می‌ماند که مردم به صرفا سوژه شدن ملک خصوصی شدن پادشاهی یا کیانی گرایش نمی‌یابند.

احتمالا آنارشισت‌ها تحت تاثیر این تحلیل تبارشناسانه‌ی اسکینر قرار نمی‌گیرند. برای آنها مفهوم دولت ذاتا استبدادی است و در نتیجه مفهوم‌سازی‌های پوپولیستی و خیالی نیز به همان اندازه‌ی نکته‌ی اصلی مبهم خواهد بود. آنارشισت‌ها دولت را اساسا نمی‌توانند چیزی جز وسیله‌ای برای سلطه‌ی استبدادی در نظر بگیرند. در مقابل ممکن است جمهوری‌خواهان ادعا کنند که آنارشισت‌ها تا به این لحظه گمراه شده‌اند زیرا مفهوم‌سازی استبداد دولت را با مفهوم

ویژگی‌های نشان دهنده‌ی سلطه می‌شود. سرانجام برای آنارشیست هیچ تفاوتی میان مفهوم دولت، مفهوم‌سازی استبدادی دولت و تمام دولت‌های موجود وجود ندارد. در اینجا جمهوری‌خواه ممکن است پاسخ دهد که چنین خوانشی افراطی، تک بعدی، به لحاظ مفهوم‌سازی تاریخی مبهم و نیز مسائل مربوط به دولت را با مفهوم‌سازی استبدادی درآمیختن است. «تک قطبی» و «تک قطبی‌شدگی» نه ذاتا مشکل سازند نه نمونه‌ای از سلطه هستند اگر مردم خود این تک قطبیت را در دست گیرند. اگر قدرت به خوبی رایج شود سلطه‌گرانه نخواهد بود. مفهوم‌سازی جمعی دولت اجازه می‌دهد تا دولت‌های موجود ویژگی‌های اصلی مفهوم دولت را نمایان سازند بدون اینکه به منبع سلطه تبدیل شوند اما در عوض منبع و سرچشمه‌ی آزادی مردم برای به دست آوردن دولتی باشند که مردم در آن مستقل از اراده‌ی استبدادی سایرین زندگی کنند. جمهوری‌خواه با اینکه اعتراف می‌کند بیشتر دولت‌های موجود در گذشته و حال دارای ویژگی‌های استبدادی هستند و مفهوم‌سازی (از لحاظ قانونی اغلب آنها خیالی) به جای اینکه جمعی باشند، اما این لزوماً صحیح نیست که دولت به نحوی از لحاظ مفهومی یا از راه مشاهده لازم است نمایندگی سلطه باشد. واضح است که این به معنی آن نیست که دولت‌های معاصر دموکراتیک‌تر کاملاً آزاد یا به اندازه‌ی کافی مستقیماً دموکراتیک هستند اما باید گفت که چگونه آزادسازی یک دولت در نهایت به اراده‌ی مردمی که آن دولت را ساخته‌اند بازمی‌گردد. آن گونه که آنارشیست‌ها ادعا می‌کنند این شکل خود دولت نیست که سلطه‌گر است بلکه نوع موجودیت اراده‌ی مردم بر دولت است که تعیین می‌کند تا چه حد از سلطه یا عدم‌سلطه فراهم آید.

آنچنان که پتیت ادعا می‌کند اگر دولت-ملت‌ها بخواهند که وجود داشته یا آزاد باشند به این دلیل که هیچ راه فراری از ضرورت تاریخی و سیاسی موجودیت‌های سیاسی که باید در زمان حال و در آینده نزدیک شکل مدرن آن باشند وجود ندارد. بهترین کار این است که از دید مفهوم‌سازی پوپولیستی به دولت نگاه کرد تا منبع بالقوه و وجهه‌ی سیاسی آزادسازی و آزادی آن قطعا رخ دهد نه اینکه همچون منبع و وجهه‌ی سلطه‌ای که آنارشیست‌ها به حق در دولت‌های طول تاریخ دیده‌اند باشد. بنابراین مخالفت جمهوری‌خواهان با آنارشیست‌ها که دومین گروه دولت را انکار می‌کنند به دلیل یک مفهوم به وجود آمده از دولت به عنوان استبداد حتمی که باعث گمراهی می‌شود را به عنوان وسیله‌ای به صورت بالقوه برای دستیابی به عدم سلطه در بر می‌گیرد. قطعا در حال حاضر هیچ موجودیت سیاسی دیگری که مردم را قادر به غلبه بر سلطه‌ی ایشان کند وجود ندارد. تنها به عنوان مثال مردمی وجود ندارند که دولتی داشته باشند که قربانی نسل کشی باشد. این تصور پیش می‌آید که این حقیقت برای مردمی مانند کوردها بسیار مطرح است. به ضعم جمهوری‌خواهان آنارشیست‌ها تنها شانس مردمی که تحت سلطه بوده‌اند را برای تبدیل شدن به مردمی واقعی، موجود بودن به عنوان مردم آزاد از سلطه‌یشان، تبدیل شدن به یک موجودیت سیاسی، مستقل از اراده‌ی مستبدانه‌ی دیگران و در نتیجه به دست آوردن وضعیتی از مردم آزاد را از بین می‌برند.

یک نکته‌ی نهایی در دفاع از جمهوری‌خواهان و مفهوم‌سازی پوپولیستی دولت وجود دارد. این نکته به عقیده‌ی «وضعیت» که در بالا به آن

اشاره شد باز می‌گردد. طبق نظر پتیت جمهوری خواهان آزادی را نه همچون ویژگی یک حرکت بلکه به عنوان وضعیت یک شخص یا مجموعه‌ای از اشخاص در نظر می‌گیرند. جمهوری خواهان با آنارشیست‌ها موافق‌اند که حالت غیرقابل پذیرشی در مورد قدرت کنترل نشده وجود دارد. اختلاف اصلی این دو در این نکته و آنچه که چهارمین اشتباه آنارشیست‌ها را به وجود می‌آورد این است که در حالی که برای آنارشیست‌ها این کافی است تا با از بین بردن قدرت سیاسی راه حل این مسئله را ارائه دهند، جمهوری خواهان فکر می‌کنند که راه حل بهتر تغییر قدرت کنترل نشده به قدرت کنترل شده است. این مسئله زمانی محقق می‌شود که موقعیت و وضعیتی خاص به قربانی قدرت کنترل نشده از سلطه داده شود که آنها را به اعضای مستقل جامعه بدل کند خواه عضو جامعه‌ی محلی یا جامعه‌ی دولتی. چنین تغییر وضعیتی در ابتدا ممکن است توسط خود قربانیان به دست آید اما پس از آن باید از جانب دیگران نیز تایید شود. از نظر جمهوری خواهان تحت سلطه نبودن به معنی حفاظت از وضعیت اعطا شده به عنوان موجود آزاد است. آنچنان که پتیت می‌نویسد: «برای بهره بردن از موقعیت آزادی از عدم سلطه بایستی کسی باشیم که به موقعیت خاصی در میان همراهان خود فرمان می‌دهد» (پتیت ۲۰۱۲، ۹۱). برای اینکه بتوانیم فرمان چنین موقعیتی را صادر کنیم به این معنی است که بتوانیم موقعیت یا وضعیت فرد را به عنوان آزاد یا مستقل تایید کنیم. اما این در وهله‌ی اول دقیقاً معنی کلمه‌ی «دولت» است. «دولت» اول و بیشتر از «دولت» کسی یا چیزی است. دولت بودن به معنی دولت تاییدگر وضعیت فرد به عنوان فرد آزاد است. دولت

بودن برای مردم یعنی داشتن وضعیت آزاد، آزادشده و بنابراین موجودیت بدون سلطه. حالت مردم آزاد شرایط، وضعیت و موقعیت آنها به عنوان مردم آزاد و مستقل و همچنین مورد تایید قرار گرفتن این وضعیت است. ظاهراً آنارشیست‌ها این ویژگی دولت را نادیده می‌گیرند.

اکنون بر اساس چهار نکته‌ای که در بالا به آن اشاره شد مفهوم‌سازی جمهوری خواهان از آزادی و دولتی بودن ممکن است وسیله‌ای ارجح‌تر که از طریق آن کوردها می‌توانند بر سلطه‌ی خود غلبه کنند باشد. اما از سوی دیگر هنوز چیزهای مورد قبول زیاد دیگری در مورد رویکرد آنارشیستی اوجلان باقی می‌ماند. ممکن است یک مصالحه رخ دهد؟ شاید ما بتوانیم عناصر تطبیق‌پذیر مفهوم‌سازی آزادی و دولت آنارشیست‌ها و جمهوری خواهان را ترکیب کنیم؟ اجازه دهید نتیجه‌گیری را در راستای تلاش برای این ترکیب ارائه دهیم.

آزادی کوردی

ما فکر می‌کنیم که فضای مفهومی منطبق‌سازی دیدگاه آنارشیست‌ها و جمهورخواهان درباره‌ی آزادی وجود دارد. چنین منطبق‌سازی در نظرات بیان شده از سوی خود آنارشیست‌ها مخصوصاً در ملاحظات مربوط به اهمیت بازشناسی آنچه که در بیانات چهره‌ای مانند کلارک ذکر شد ریشه دارد. پیش از آن خاطرنشان ساختن اینکه اوجلان خود چگونه نشانه‌هایی از اقرار به رد کامل دولت و هر نوع نهادینه‌سازی آزادی ممکن است افراطی باشد مفید خواهد بود. در جمهوری خواهی واقعی و به ویژه مدل ماکیاوولی اوجلان آگاهی از گرایش‌های بسیاری از انسان‌ها نسبت به عدم برابری طلبی کامل را رد می‌کند. قطعاً به

نظر می‌رسد که از طرف اوجلان بازشناسی این نکته که قسمت بزرگی از هر جمعیت انسانی با انگیزه‌ی سلطه‌ی لیبردویی یا هوس سلطه‌گری رفتار می‌کنند وجود دارد. در حالی که علاقه‌ی اکثریت انسان‌ها صرفاً تحت سلطه نبودن است اما بخش خاصی از افراد هستند که میل سیری ناپذیری برای تحت سلطه درآوردن دیگران دارند. کلید رسیدن به هر جامعه‌ی سیاسی موفق و صلح‌آمیز بازبینی و خنثی‌سازی بی‌ضرر این هوس است. اوجلان می‌داند که مصالحه‌های خاصی هست که باید با افرادی که دارای چنین وسوسه‌هایی هستند انجام شود و هر نظم سیاسی باید حالت‌های دموکراتیک خطی یا مستقیم برای سازمان را در بر داشته باشد: «ترکیب متناقض جامعه گروه‌های سیاسی را ملزم می‌کند که هم ساختار عمودی و هم افقی را داشته باشند» (اوجلان ۲۰۱۷، ۲۱).

از یک سو اوجلان ظاهراً مطمئن نیست اگر شکل موردپسند وی از حکومت، یعنی کنفدرالیسم دموکراتیک، با یک رژیم دموکراتیک یا جمهوری‌خواه در مقابل مدل دولت-ملت قابل شناسایی باشد: «دولت-ملت در تضاد با دموکراسی و جمهوری‌خواهی وجود دارد» (اوجلان ۲۰۱۷، ۲۳). در این خط فکری گویی اوجلان می‌گوید کنفدرالیسم دموکراتیک و جمهوری‌خواهی را می‌توان تقریباً به عنوان مترادف در نظر گرفت تا زمانی که مفهوم‌سازی پوپولیستی جمهوری‌خواهانه‌ی دولت حذف یا نادیده گرفته شود. از سوی دیگر ظاهراً او اقرار می‌کند که کنفدرالیسم دموکراتیک بایستی یا شکل دولت-ملت یا جمهوری‌یت یا دموکراسی_ یا به احتمال زیاد ترکیبی از هر سه_ را بگیرد تا بتواند منافع غیر سلسله‌مراتبی بودن و برابری‌طلبانه را که انتظار می‌رود نتیجه‌ی وجود چنین

رژیمی باشد را داراست، منافعی که آن را همچون محافظ محیط زیست، فمینیست یا سوسیالیست نشان خواهد داد. بنابراین اوجلان بی‌درنگ اجازه‌ی مصالحه با دولت را صادر می‌کند و ظاهراً این بخشی از واقعیت وی است زیرا او می‌داند که این تنها وسیله‌ی عملی در حال حاضر و کوتاه مدت است تا بتوان به هدف آزادی کوردی دست یافت و در آن یک بار دیگر ویژگی‌های ضروری تاریخی و سیاسی دولت را مد نظر قرار می‌دهد. او می‌نویسد: «خواه دولت-ملت، جمهوریت یا دموکراسی_ کنفدرالیسم دموکراتیک حاضر به مصالحه‌ی مربوط به دولت یا سنت‌های حکومت است. این کار باعث همزیستی برابر می‌شود» (اوجلان ۲۰۱۷، ۲۲). بنابراین ظاهراً اوجلان می‌خواهد از تبدیل شدن کنفدرالیسم دموکراتیک به نظام سیاسی کامل جلوگیری کند در حالی که تشخیص داده است که کنفدرالیسم دموکراتیک نیازمند سازمان‌دهی شدن حداقل در حالت شبه-سیاست‌مدارانه است اگر بتوان از آن استفاده کرد یا اصلاً وجود داشته باشد. آنچه که در اینجا بیشتر از همه مهم می‌باشد این است که اوجلان رویکرد شبه سیاست‌مدارانه را درون مرزهای استراتژی بر اساس اولویت بندی سیاسی و توالی زمانی به کار می‌برد، نشانه‌ای که ممکن است نمایانگر این باشد که اوجلان بیشتر یک واقع‌گرای سیاسی است شبیه به توصیف این دیدگاه از سوی ریموند گیس (گیس ۲۰۰۷، ۳۰-۳۴). پیشنهاد نهایی اوجلان این است که کوردها فعلاً درون شکلی از دولت فعالیت کنند تا جایی که به نهایت دموکراسی برسند تا کم نیاز به جنبه‌های سلسله‌مراتبی دولتی محو گشته و از بین برود. پس با منطقی همچون سنت آگوستین ظاهراً پیشنهاد اوجلان اینگونه است که: آنارشیسیم را به

من بدهید اما فعلا نه. او می‌نویسد: «نه رد کامل و نه بازشناسی کلی دولت برای تلاش‌های دموکراتیک جامعه‌ی مدنی مفید نیست. غلبه بر دولت مخصوصا دولت-ملت یک روند طولانی مدت است» (اوجلان ۲۰۱۷، ۲۸). در این «روند طولانی مدت» است که ممکن است فرصتی برای منطبق‌سازی مفهوم‌سازی آنارشیست‌ها و جمهوری‌خواهان از آزادی و دولت را بیابیم. در بافت کوردی، استراتژی اوجلان این است که به تدریج چهار دولتی که کوردها خود را تحت سلطه‌ی آنها می‌بینند دموکراتیزه کردند بدون اینکه دولت-ملت کورد تثبیت شود تا بالاخره این چهار دولت (ایران، ترکیه، سوریه و عراق) بیش از حد دموکراتیک و احتمالا برابری‌خواه و آنارشیست شده باشند که دیگر به شکل سنتی دولت-ملت بقا نیابند. در عوض آنچه که سر بر خواهد آورد کنفدرالیزم بدون مرکزیت مشخص و متفرقه خواهد بود یعنی جایی که تقریبا اکثر موارد، اگر نه همیشه، تصمیمات جمعی تا حد ممکن توسط سطوح کوچک عمل‌گرا و محلی اتخاذ شود. این در حالی اتفاق می‌افتد که کوردها به دفاع از خود از طریق تاکتیک‌های گریلای درون شهرها و روستاها در جنگ طولانی مردمی در مقابل نیروهای عرب، فارس و ترک ادامه می‌دهند که همچنان در تلاش برای تحت سلطه درآوردن کوردها هستند. بنابراین به جای ملی‌گرایی کوردی، تعیین سرنوشت کوردی و دولت کوردی پیشنهاد اوجلان احتمالا دموکراتیزه شدن کوردی، دفاع از خود کوردی و کنفدرالیزم کوردی است که هیچ کدام در نهایت به لحاظ اتنیکی «کوردی» نخواهند بود. این نابودی تدریجی دولت-ملت همزمان با دموکراتیزه کردن دولت‌های موجود ظاهرا پیشنهاد اوجلان است:

کنفدرالیزم دموکراتیک در کوردستان نیز یک جنبش ضد-ملی‌گرایی است. هدف آن تشخیص حق دفاع از خود برای مردمی است که در سراسر کوردستان بدون زیر سوال بردن مرزهای سیاسی کنونی دموکراسی را پیش ببرند. هدف آن پایه‌ریزی دولت-ملت کوردی نیست. این جنبش در نظر دارد که ساختارهای فدرال در ایران، ترکیه، سوریه و عراق که به روی همه‌ی کوردها باز باشد تثبیت شود و همزمان چتر کنفدراسیون بر تمام قسمت‌های کوردستان گسترانده شود. (اوجلان ۲۰۱۷، ۳۱)

برای اوجلان اگر این استراتژی موفق شود می‌توان کم کم آن را بر تمام خاورمیانه و احتمالا بر تمام جهان گستراند و آن را از سیاره‌ای محدود به دولت پتیت به سیاره‌ای بدون دولت تبدیل کرد که از انجمن‌های دموکراتیک مستقیم تقریبا بی‌نهایت تشکیل شده است: «موجودیتی که بر خواهد خواست احتمالا می‌تواند الگوی تمام خاورمیانه باشد و با توسعه‌ی پویا همه‌ی کشورهای همسایه را شامل شود» (اوجلان ۲۰۱۷، ۳۶) با این حال اوجلان از این حقیقت ابا ندارد که اگر روزی این اتفاق بیافتد احتمالا صدها یا شاید هزاران سال طول خواهد کشید، احتمالا به همان آهستگی که طول کشید تا زندگی انسان‌ها از شکل جمع‌آوری شکار به یکجانشینی و اشکال سلسله‌مراتبی که به اصطلاح نظم تمدن اجتماعی نام گرفت رسید.

در حالی که شاید ما به اندازه‌ی کافی احساس اعتماد به این پیش‌بینی نداشته باشیم که آیا برنامه‌ی نهایی اوجلان احتمالا عملی خواهد شد یا نه آنچه که می‌توان اکنون بر آن تاکید کرد این نکته است که استراتژی اوجلان نیازمند پذیرش و تعامل از جانب ضرورت تاریخی و سیاسی دولت



که پتیت آن را توضیح داده است باشد. اوجلان می‌داند که دولت را نمی‌توان به این زودی‌ها از بین برد. همچنین گرایش وی به مصالحه و همکاری با ضرورت دولت نیازمند این است که سعی شود هر چهار دولتی که کوردها را تحت سلطه درآورده‌اند دموکراتیزه گردند که البته در جهان جزو چهار دولتی هستند که حداقل دموکراسی در آنها در جریان است. می‌توان رویکرد بهتر و احتمالا عملی‌تری را پیشنهاد داد تا به ضرورت تاریخی و سیاسی بپردازد. با حداقل پیشنهادی را مطرح کرد که شاید در فاز میانی «روند طولانی مدت» اوجلان جا بیافتد که به معنی بازگشت کوردها به هدف اصلی مارکسیستی-لنینیستی PKK است و هدف آن یافتن دولت کوردی است اما دولتی که کاملاً با جمهوریت و مفهوم‌سازی پوپولیستی دولت هم‌راستا باشد و به نحوی شکل گرفته باشد که نیت خود برای خودتخریبی تدریجی و نهایی خویش را اعلام کند دقیقاً همان گونه که خط فکری آنارشισتی می‌خواهد. دلیل این مسئله این است که هیچ وسیله‌ی سیاسی دیگری در حال حاضر در دسترس باقی نمی‌ماند تا کوردها به سرعتی که ممکن است با پایه‌ریزی دولت آزاد و مستقل خود به آن دست یابند بر سلطه‌گران خویش غلبه کنند. با غرق شدن در این رویا که هزاران سال بعد به حالت بدون دولتی بودن رسید زمانی که نسل‌کشی و پاکسازی اتنیک‌ی هم اکنون در کوردستان در حال وقوع است و مدام نزدیکتر می‌شود کوتاه فکری و استراتژی ناقص این خواهد بود که به حداقل بسنده کرده یا احتمالاً در مقابل رنج‌ها و سلطه‌ی کوردها در حال حاضر غیرسمپاتیک باشد. البته این بدان معنا نیست که بدون در نظر گرفتن سطح درک عمومی و توان بالقوه‌ی جمهوریخواهان

برای تشکیل دولت کوردی تا چه اندازه احتمال اینکه این دولت نیز به یکی دیگر از دولت‌های موجود با روابط سلسله‌مراتبی تنزل یابد محدود است. اما در اینجا شاید این طور تصور شود که اگر سلطه در دستان مردم خودی رنج را بر مردم تحمیل کند شاید به اندازه‌ی سلطه‌ی نسل‌کشی که از بیرون تحمیل شده بود شدید نباشد؟ فعلاً ما این فکر وحشتناک را کنار می‌گذاریم. نکته این است که تنها هدف کوتاه مدت دولت داری چیزی است که آنارشισت‌ها مخصوصاً PKK و هم پیمانانشان می‌توانند به آن رضایت دهند در حالی که همزمان برای حالت بدون دولت نهایی در تلاش باشند. در حقیقت این می‌تواند پیشنهاد دقیق ما باشد: آنارشισت‌ها می‌توانند دموکراسی مستقیم و عمومی و دولت‌های جمهوری‌خواه را در کوتاه مدت بسازند و به شکلی آنها را پایه‌ریزی کنند که در نهایت خودبه خود منحل شده و در نتیجه در زمان مناسب اضافی و غیرضروری شوند. در برخی منابع آنارشισتی مدارکی برای چنین حالتی وجود دارد به شکلی که دولت همزمان به عنوان ضرورت فعلی و در نهایت محکوم به نابودی در نظر گرفته شده است. این تفکر آنارشισتی را می‌توان در بنیان‌های پدر آنارشيسم یعنی باکنین یافت. او می‌دید که دولت به لحاظ تاریخی و سیاسی ضروری است و به همان اندازه هم غیرضروری و محکوم به ریشه‌کن‌سازی کامل است: «من در گفتن اینکه دولت یک شیطان است درنگ نمی‌کنم با این حال یک شیطان به لحاظ تاریخی ضروری است، ضرورتی در گذشته به اندازه‌ی اثبات انقراض دیر یا زود آن، به همان اندازه‌ی وحشی‌گری انسان‌های اولیه و پیچیدگی‌های مذهبی ضروری است» (باکنین ۱۹۹۸، ۱۳۰). در بافت کوردی مشاهدات کلارک در مورد

«درس‌هایی از انقلاب روزآوا» ملاحظات مشابهی نشان داده شده است به طوری که او ادعا می‌کند ممکن است کوردها دولتی خودتخریب‌گر را عمداً روی کار آورند، آنچه که می‌توان به آن «شبه دولت» گفت. کلارک از ادعاهای اوجلان مبنی بر مردود دانستن رویکرد غیرسازنده‌ی همه یا هیچ تا پرسش اینکه آیا کوردها باید به دنبال دولت یا حالت بدون دولت باشند شروع می‌کند. کلارک می‌گوید که به نظر او دیدگاه اوجلان این است که «تا زمانی طولانی باید کنفدرالیزم با دولت همزمان وجود داشته باشد» (کلارک ۲۰۱۹، ۱۲۹-۱۳۰). کلارک تفکر اوجلان و فعالیت‌های کنونی خودحکومتی کوردهای روزآوا را مشاهده می‌کند که در نظرات دیوید گریبر این گونه توصیف شده است که روزآوا را «دولت بدون دولت» و «یک موقعیت دو قدرتی که در آن نیروهای سیاسی مشابه هر دو جانب را تشکیل داده‌اند» می‌نامد، هر دو «خود اداره‌گر دموکراتیک [با] تمام اشکال و تجملات یک دولت» اما «به شکل پایین به بالا مستقیماً از سوی نهادهای دموکراتیک اداره می‌شود» (گریبر ۲۰۱۶، ۲۷). کلارک ادعای مایکل تاسینگ را نقل می‌کند که روزآوا با پارادوکس «عمل کردن به گونه‌ای که گویی دولت است اگر چنین چیزی وجود ندارد +» و با وجود اینکه آنها مخالف دولت هستند» شناخته شده است (تاسینگ ۲۰۱۶، ۱۱۶). کلارک تأکید می‌کند که روزآوا و بنابراین کل عمل متعادل‌سازی میان ایدئولوژی PKK و فعالیت‌های آن که تجربه‌ی روزآوا را فرا گرفته است شامل تلاش برای ترکیب و متعادل‌سازی «شبه دولت مفید» با حداکثر دموکراسی بدون اینکه کل مجموعه را به «استبداد خطرناک» تبدیل کنند می‌شود (کلارک ۲۰۱۹، ۱۳۰).

در جریان زنجیره‌ی موقت این عمل

متعادل‌سازی، کلارک خاطرنشان می‌کند که چگونه PKK و بنابراین آنارشیست‌ها در کل می‌توانند اعمال اولیه‌ی خود را که در تلاش برای موجودیت سیاسی واقعی در نظر بگیرند - حتی اگر آنارشیست‌ها «موجودیت واقعی» را به شکلی عجیب یک «فاجعه» قلمداد کنند (کلارک ۲۰۱۹، ۱۳۱) - چنان که به تاسیس آنچه که کلارک «دولت سنتی» می‌نامد بیانجامد (کلارک ۲۰۱۹، ۱۳۸). کلارک پیشتر در اثر خود به نام «جامعه‌ی غیرممکن» به امکان وجود نسخه‌ای آنارشیستی از فاز میانی مارکسیست که در آن دیکتاتوری طبقه‌ی پرولتاریا به شکل «یک دولت سنتی» رخ می‌دهد اشاره کرده است (کلارک ۲۰۱۳، ۸۶). در آن متن کلارک آنارشیسم اشتراکی گوستاو لندوور که «نقش بالقوه‌ی دولت در تغییر سیستم سلطه به سیستم جامعه‌ی آزاد جوامع تحت شرایط تاریخی خاص» را بسط می‌دهد (کلارک ۲۰۱۹، ۱۳۱). «شرایط تاریخی» لندوور ظاهراً تا حدودی ضروریات تاریخی و سیاسی پتیت است که حضور همزمان دولت را مشخص می‌سازد (کلارک ۲۰۱۹، ۱۳۱). کلارک به نقل از لندوور که نکته‌ی باکنین را درباره‌ی از بین رفتن تدریجی ضروری دولت سنتی تکرار می‌کند، می‌گوید: «دولت [سنتی] تنها یک وظیفه خواهد داشت: اینکه آماده‌ی انحلال شود و راه را برای نظم فدراسیون‌ها، نهادها و جوامع بی‌شمار و اقتصاد فردگرایانه هموار سازد» (لندوور ۲۰۱۰، ۱۶۹). کلارک پیشنهاد لندوور که یادآور خاطره‌ی جالب نیت جمهوری خواهان درباره‌ی دولت است را این گونه بیان می‌کند:

این مسئله نیاز سیاست آنارشیست‌ها به دولت سنتی را نشان می‌دهد... امکان وجود چنین دولت سنتی به فعالیت تغییرگر اجتماعی

که در واقع دولت را ایجاد می‌کند یعنی چیزی که تا به حال تنها نظریه بوده است وابسته می‌باشد آن گونه که در برخی اشکال ماتریالیسم تاریخی نشان داده شده است: یک پدیده کاملاً فراساختاری به صورت اتفاقی این حالت به واقعیت بدل ساختن آنچه که مارکس پیشنهاد داده بود می‌انجامد یعنی «انتقادی بر برنامه‌ی گوتا» که «شکل دولت را از سازمانی تحمیل شده بر جامعه به شکلی کاملاً قابل جایگزین با آن تبدیل می‌کند (کلارک ۲۰۱۹، ۱۳۸).

کلارک با این اعتراف نتیجه‌گیری می‌کند که خود ایده‌ی دولت تغییرپذیر آنارشیستی می‌تواند برای خیلی از آنارشیست‌های خاص بسیار مجادله برانگیز باشد و در نتیجه هرگز نمی‌تواند به اساسنامه‌ی ایدئولوژیک اعتقاد آنارشیستی تبدیل شود اما لازم است همچون انطباق واقع‌گرایانه‌ی ضرورت‌های تاریخی و سیاسی که هر کسی که بتواند به لحاظ سیاسی واقعا آزاد باشد با آن مقابله خواهد کرد در نظر گرفته شود و چنین نوعی از آزادی در این جا مد نظر ماست؛ روندی که توسط آن کوردها می‌توانند آزادی خود را به دست آورند کدام است؟ دولت تغییرپذیر، دولتی که تا حدی برابری‌خواه و دموکراتیک است که سرانجام به انحلال خود خواهد رسید می‌تواند یک راه‌حل باشد، احتمالا تنها راه حل، که با آن کوردها می‌توانند غلبه بر سلطه‌گران خود را آغاز کنند در حالی که هنوز تا حد زیادی آنارشیسم جدی و برابری‌خواهی اوجلان را حفظ می‌کنند. البته این قضیه نیازمند حد تحمل‌ناپذیری از نهاده‌ساز آزادی برای یک چهره‌ی آنارشیست مانند گوردون است اما احتمالا باید به تفاوت فوق‌العاده‌ی از مصالحه‌ناپذیری میان رویکرد مثبت‌تر و اشتراکی‌تر کلارک و رویکرد گوردون

برسد. یک دولت تغییرپذیر آنارشیستی شاید دقیقا آنچه را که به دنبال آن هستیم به ما بدهد: راهی برای آشتی آنارشیسم اوجلان با واقعیت موجود و نیاز سیاسی به دستیابی به آزادی به عنوان عدم سلطه به تنها روشی که در حال حاضر ممکن است، یعنی از طریق تشکیل یک دولت کوردی مستقل و آزاد ولو قابل تغییر.

نتیجه‌گیری

در این مقاله ما درباره‌ی تحت سلطه بودن مردم کورد بحث کردیم. در توافقی تقریبی رویکردهای آنارشیستی و جمهوری‌خواهی سلطه را به عنوان مشکلی در نظر می‌گیرد که در آن قدرت نامحدود، بی‌حد، تحمیلی، بدون مرز و غیرقابل کنترل به کار گرفته می‌شود. کوردها تحت سلطه هستند به گونه‌ای که نمی‌توانند از آزادی بهره‌مند شود با استفاده از چنین قدرت غیرقابل کنترلی از جانب چهار دولت که آن را تقسیم کرده‌اند (ترکیه، سوریه، عراق و ایران). آزادی که بایستی بر سلطه غلبه کند از سوی آنارشیست‌ها و جمهوری‌خواهان به شیوه‌های متفاوتی طرح ریزی شده است. پیشنهاد آنارشیستی اوجلان درباره‌ی آزادی کوردی بدون وجود دولت برای کوردها بیشتر ضروریات تاریخی و سیاسی را با خواستی که توسط جمهوری‌خواهان بر آن تاکید می‌شود به هم آمیخته است. ما تلاش کردیم که مصالحه‌ای را بیابیم که جنبه‌های تکامل نیافته‌ی نظریه‌ی اوجلان را تجهیز کند و میان مفهوم‌سازی آزادی آنارشیست‌ها و جمهوری‌خواهان برقرار شود تا راه سوم و اشتراکی‌تری از درک آرمان آزادی کوردی را پیش رو نهد. در حالی که دولت حتی شکل شبه دولتی یا تغییرپذیر، که شاید آن چیزی باشد که یک آنارشیست می‌گوید، تنها بازی موجود

باشد و تنها وسیله‌ی ممکن در حال حاضر برای دستیابی به آزادی کوردی. همچنین می‌توان دولت را به گونه‌ای ساختار بندی کرد که هم میزان سلطه‌ی درونی که آنارشیست‌ها با آن مشکل دارند را به حداقل برساند و هم به انحلال تدریجی خود برسد. ما امیدواریم که این استدلال‌ها برای کوردهای مدافع آنارشیسم یا جمهوری‌خواه آنقدرها هم ناخوشایند نباشد بلکه به عنوان نشانه‌ای مورد نیاز برای دستیابی به آنچه که کوردهای با تفکر سیاسی در پی آن هستند در نظر گرفته شود: آزادی کوردی.

بیانیه‌ی منافع متضاد

نویسندگان) اعلام می‌کنند که هیچ تضاد منافی در مورد این تحقیق، حق نویسندگی و/یا چاپ و نشر این مقاله ندارند.

بودجه

نویسندگان) هیچ حمایت مالی برای این تحقیق، حق نویسندگی و/یا چاپ و نشر این مقاله دریافت نکرده‌اند.

یادداشت‌ها

۱ این بخش و بسیاری از قسمت‌های این رساله را می‌توان پاسخی به مقاله‌ی عالی جان جمیل (۲۰۱۶) دانست که درباره‌ی برتری پیشنهاد آنارشیستی اوجلان بر جایگزین جمهوری‌خواهانه‌ی آن بحث کرده بود.

۲ همچنین بر اساس ضرورت تاریخی و سیاسی دولت یک استدلال از طریق مقایسه را در نظر بگیرید، نه اکثریت، نه تعداد متوسط و نه حتی خود اوجلان به نظر نمی‌رسد که به صورت جدی پیشنهاد دهند که راه حل بحران محیط زیستی، میهن‌پرستی و استثمار سرمایه‌داری به معنی از بین بردن محیط زیست، پدرها

یا بازارها باشد. محیط زیست، فمینیسم و سوسیالیسم نه قرار است و نه می‌توانند چنین ویرانی را ایجاد کنند. فرض ما این است که دلیل این امر این باشد که این موجودیت‌ها حداقل ناخودآگاه به عنوان ویژگی‌های طبیعی ضرورت تاریخی جهان در نظر گرفته می‌شوند. اگر چنین باشد آیا پیشنهاد انحلال دولت نیز به معنی از دست دادن ضرورت تاریخی دولت نیست؟ راه حل غلبه بر سلطه نمی‌تواند ضرورت انحلال تنها موجودیتی باشد که با آن می‌توان بر سلطه غلبه کرد حتی اگر خود آن اغلب منبع مشکل باشد. ظاهراً دولت از درجاتی از ضرورت در مقایسه با محیط زیست، پدرها و بازار بهره‌مند است. پس نکته این خواهد بود که این موجودیت‌ها را، نمایندگان یا وسیله‌های آن را ابقا کنیم تا به عدم سلطه دست یابیم یعنی دستیابی به انحلال آنها که نامحتمل نیست اگر غیرممکن نباشد.

۳ چیزی تقریباً نامنسجم درباره‌ی پیشنهاد اوجلان وجود دارد. اوجلان تجدید دولت‌هایی که کوردها خود را اسیر در آنها می‌بینند پیشنهاد می‌کند. او می‌گوید که کوردها می‌توانند آنها را دموکراتیزه کنند. او همچنین می‌گوید نباید کوردها به دنبال تشکیل دولت خود باشند زیرا دولت به ناچار سلطه‌گر، نماینده‌ی انحلال‌ناپذیر سلطه و تا ابد ناتوان از دموکراتیک شدن است. اما کدامین است؟ اگر دولت‌ها به جز کوردستان بالقوه که می‌تواند به صورت دموکراتیک به کنفدرالیزم تبدیل شود پس چرا خود کوردستان بالقوه نمی‌تواند کنفدرالیزم دموکراتیک را به کار گیرد؟ ما فکر می‌کنیم که راه حل این مشکل تنها از راه نیت دولت کوردی تغییرپذیر که از آنچه که پس از آن می‌آید تکامل یافته است سر بر می‌آورد. همچنان که کامران متین (۲۰۱۹) اخیراً

Bakunin, Mikhail . 1998. "God and the State." In *No Gods, No Masters: An Anthology of Anarchism*. edited by Guérin, Daniel , 129-131. Edinburgh: AK Press.

Google Scholar

Bokani, Kardo . 2016. *Social Communication and Kurdish Political Mobilisation in Turkey*. Moldova: LAP Lambert Academic Publishing.

Google Scholar

Cemgil, Can . 2016. "The Republican Ideal of Freedom as Non-Domination and the Rojava Experiment: 'States As They Are' or a New Socio-Political Imagination?" *Philosophy and Social Criticism* 42 (4-5): 419-428.

Google Scholar | SAGE Journals | ISI

Clark, John P. 2013. *The Impossible Community: Realizing Communitarian Anarchism*. London: Bloomsbury.

Google Scholar

Clark, John P. 2019. *Between Earth and Empire: From the Necrocene to the Beloved Community*. Oakland: PM Press.

Google Scholar

Davis, Laurence . 2014. "Anarchism," In *Political Ideologies: An Introduction*, edited by Geoghegan, Vincent, Wilford, Rick, 213-234. London: Routledge.

Google Scholar

Ezcurdia, Maite . 1998. "The Concept-Concept Distinction." *Philosophical Issues* 9: 187-192.

Google Scholar | Crossref

Fiala, Andrew . 2018. "Anarchism." *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2018), edited by Zalta, Edward N. . <https://plato.stanford.edu/entries/anarchism/>.

Google Scholar

Geuss, Raymond . 2008. *Philosophy and Real Politics*. Princeton: Princeton University Press.

Google Scholar | Crossref

Graeber, David . 2016. "Why is the World Ignoring the Revolutionary Kurds in Syria?" In *To Dare Imagining: Rojava Revolution*, edited by Dirik, Dilar . Brooklyn, NY: AK Press.

ایراداتی را در این مورد مطرح ساخته است توجه به این نکته را مهم می‌سازد. به نظر متین نوسانات اوجلان در توضیحات وی درباره‌ی شکل‌گیری دولت در میان رویکرد درون‌گرایانه و برهم‌کنشی که نقطه‌ی کوری را در تحلیل وی ایجاد می‌کند در جایی که وی عواقب مهم آنارشیزم و کنفدرالیزم دموکراتیک خود را اگر موثر بود به یک «پدیده‌ی سیستمی-جهانی» تبدیل می‌شد نادیده گرفته است (متین ۲۰۱۹، ۱۴). آنچه که درباره‌ی نقطه‌ی کور اوجلان در این مسئله عجیب می‌باشد این است که او در واقع از شیوه‌ی فضایی و زمانی تشکیل دولت (و نابودی احتمالی آن) در متون زیادی آگاهی خود را نشان داده است. برای مثال متین زیرکانه این دو نقل قول را از اوجلان بازگو می‌کند: «مرزهای ملی معیار یا مسلم هستند» (اوجلان ۱۹۹۹، ۱۶) و «تشکل‌های اجتماعی تنها در بافت فیزیکی و زمانی آنها قابل درک هستند _ یعنی آنها بخشی از محیط تاریخی و جغرافیایی خود هستند» (اوجلان ۲۰۰۷، ۱۸۵). پتیت با هر دوی این نقل قول‌ها موافق خواهد بود.

* <https://journals.sagepub.com/doi/full/10.1177/01914537211040250>

References

- Akkaya, Ahmet Hamdi . 2016. *The Kurdistan Workers' Party (PKK): National Liberation, Insurgency and Radical Democracy Beyond Borders*. Unpublished PhD Dissertation: Ghent University.
- Google Scholar
- Akkaya, Ahmet Hamdi . 2020. *The PKK's Ideological Journey*. *Journal of Balkan and Near Eastern Studies* 22 (6): 730-745.
- Google Scholar | Crossref
- Arai, Masami . 1992. *Turkish Nationalism in the Young Turk Era*. Leiden: Brill.
- Google Scholar



- racy. Cambridge: Cambridge University Press.
Google Scholar | Crossref
- Pritchard, Alex . 2019. "Freedom." In The Palgrave Handbook of Anarchism. edited by Levy, Carl, Adams, Matthew, 71–89. London: Palgrave.
Google Scholar | Crossref
- Proudhon, Pierre-Joseph . 1969. General Idea of the Revolution in the 19th Century. New York: Haskell House.
Google Scholar
- Skinner, Quentin . 1998. Liberty before Liberalism. Cambridge: Cambridge University Press.
Google Scholar
- Skinner, Quentin . 2002. "A Third Concept of Liberty." Proceedings of the British Academy 117: 237–268.
Google Scholar
- Skinner, Quentin . 2009. "A Genealogy of the Modern State." Proceeding of the British Academy, 162: 325–370.
Google Scholar
- Skinner, Q. . 2010. "On the Slogans of Republican Political Theory." European Journal of Political Theory, 9 (1): 95–102.
Google Scholar | SAGE Journals
- Stalin, Joseph . 1953. "Marxism and the National Question." In Collected Works, 393–454. Moscow: Foreign Languages Publishing House Publishers.
Google Scholar
- Taussig, Michael . 2016. "The Mastery of Non-Mastery." In To Dare Imagining: Rojava Revolution. edited by Dirik, Dilar , Brooklyn, NY: AK Press.
Google Scholar
- Weber, Max . 2000. Political Writings. Cambridge: Cambridge University Press.
Google Scholar
- Williams, Dana . 2012. "From Top to Bottom, A Thoroughly Stratified World: An Anarchist View of Inequality and Domination." Race, Gender & Class, 19 (3): 9–34.
Google Scholar
- Google Scholar
- Gordon, Uri . 2008. Anarchy Alive!: Anti-Authoritarian Politics from Practice to Theory. London: Pluto Press.
Google Scholar
- Kinna, Ruth, Alex, Pritchard. 2019. "Anarchism and Non-domination." Journal of Political Ideologies 24 (3): 221-240.
Google Scholar | Crossref
- Landauer, Gustav . 2010. Revolution and Other Writings: A Political Reader. Oakland: PM Press.
Google Scholar
- Lenin, Vladimir Ilyich . 1972. "The Right of Nations to Self-Determination." In Collected Works, 393–454. Moscow: Progress Publishers.
Google Scholar
- Matin, Kamran . 2019. "Democratic Confederalism and Societal Multiplicity: A Sympathetic Critique of Abdullah Öcalan's State Theory." Geopolitics 26: 1-20.
Google Scholar
- McDowall, David. 2004. A Modern History of the Kurds, 3rd ed. London: I.B. Tauris.
Google Scholar
- McCammon, Christopher . 2018. "Domination." In The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Winter 2018 Edition), edited by Zalta, Edward N. . <https://plato.stanford.edu/entries/domination/>.
Google Scholar
- Öcalan, Abdullah . 1999. Declaration on the Democratic Solution of the Kurdish Question. London: Mesopotamian Publishers.
Google Scholar
- Öcalan, Abdullah . 2007. Prison Writings: The Roots of Civilisation. London: Pluto Press.
Google Scholar
- Öcalan, Abdullah . 2017. Democratic Confederalism, edited by International Initiative. Cologne: Mesopotamian Publishing.
Google Scholar
- Pettit, Philip . 2012. On The People's Terms: A Republican Theory and Model of Democ-